

## یوشع

یوشع دستیار موسی بود که در دوران چهل ساله قوم اسرائیل در بیابان، فرماندهی لشکر اسرائیل را به عهده داشت. پس از مرگ موسی، یوشع رهبر قوم اسرائیل می‌شود تا قوم را به سرزمین موعود رهبری کند.

مطالبی که در کتاب یوشع آمده، مربوط است به جنگهای بنی اسرائیل با ساکنان کنعان و تقسیم سرزمین موعود بین قبایل اسرائیل.

دوازده فصل اول کتاب از فتح کنعان، سرزمین موعود، بدست بنی اسرائیل سخن می‌گوید. یوشع به فتح شهرهای کنعان می‌پردازد. او سرزمین کنعان را بین قبایل اسرائیل تقسیم می‌کند و به آنها مأموریت می‌دهد تا با بیرون راندن کنعانیهایی که هنوز در سرزمین موعود مانده‌اند، هر قبیله‌ای سهم خود را تصاحب نماید.

فصل سیزده تا بیست و دو درباره حل مسائل مربوط به اقامت در سرزمین موعود است. در فصل بیست و سه و بیست و چهار می‌خوانیم که یوشع، قبل از فوتش، بزرگان قوم را فرا می‌خواند و به آنان گوشزد می‌کند که کارهایی را که خداوند برای قوم اسرائیل کرده است فراموش نکنند. یوشع آنان را تشویق می‌کند تا خدای واقعی را پرستش کنند و تنها آنچه را خداوند می‌گوید انجام دهند. او به قوم اسرائیل می‌گوید: «امروز تصمیم خود را بگیرید.» سپس اعلام می‌کند: «این را بدانید که من و خانواده‌ام از خداوند پیروی خواهیم نمود.»

در کتاب یوشع موضوع پیروی از خداوند و تصمیم به اطاعت از او مورد تأکید قرار می‌گیرد. قوم اسرائیل تصمیم گرفتند از خداوند پیروی کنند. شما چه تصمیمی گرفته‌اید؟

### دستور تصرف کنعان

<sup>7</sup> فقط قوی و شجاع باش و از قوانینی که خدمتگزارم موسی به تو داده است اطاعت نما، زیرا اگر از آنها بدقت اطاعت کنی، هر جا روی موفق خواهی شد. <sup>8</sup> این کتاب تورات از تو دور نشود؛ شب و روز آن را بخوان و در گفته‌های آن تفکر کن تا متوجه تمام دستورات آن شده، بتوانی به آنها عمل کنی. آنگاه پیروز و کامیاب خواهی شد. <sup>9</sup> آری، قوی و شجاع باش و ترس و واهمه را از خود دور کن و به یاد داشته باش که هر جا بروی من که خداوند، خدای تو هستم، با تو خواهم بود.»

<sup>10</sup> آنگاه یوشع به بزرگان اسرائیل دستور داد تا به میان قوم بروند و به آنها بگویند: «توشه خود را آماده کنید، زیرا پس از سه روز از رود اردن خواهیم گذشت تا سرزمینی را که خداوند به ما داده است تصرف کنیم و در آن ساکن شویم!»

خداوند، پس از مرگ خدمتگزار خود، موسی، **1** به دستیار او یوشع (پسر نون) فرمود: <sup>2</sup> «خدمتگزار من موسی، درگذشته است، پس تو برخیز و بنی اسرائیل را از رود اردن بگذران و به سرزمینی که به ایشان می‌دهم، برسان. <sup>3</sup> همانطور که به موسی گفتم، هر جا که قدم بگذارید، آنجا را به تصرف شما درخواهم آورد. <sup>4</sup> حدود سرزمین شما از صحرائی نیگب در جنوب تا کوه‌های لبنان در شمال، و از دریای مدیترانه در غرب تا رود فرات و سرزمین حتی‌ها در شرق، خواهد بود. <sup>5</sup> همانطور که با موسی بودم با تو نیز خواهم بود تا در تمام عمرت کسی نتواند در برابر تو مقاومت کند. تو را هرگز ترک نمی‌کنم و تنها نمی‌گذارم. <sup>6</sup> پس قوی و شجاع باش، چون تو این قوم را رهبری خواهی کرد تا سرزمینی را که به پدران ایشان وعده داده‌ام تصاحب نمایند.

را زیر توده‌ای از ساقه‌های کتان که در آنجا گذاشته بود، مخفی کرده بود. <sup>7</sup> پس مأموران پادشاه اریحا در جستجوی آن نو نفر تا کرانه رود اردن پیش رفتند. به مجرد اینکه آنها از شهر خارج شدند، دروازه‌های شهر را از پشت سر ایشان بستند. <sup>8</sup> شب، پیش از آنکه آن دو مرد بخوابند، راحاب نزد ایشان به پشت‌بام رفت <sup>9</sup> و به آنها گفت: «من شک ندارم که خداوند، سرزمین ما را به شما خواهد داد. همه ما از شما اسرائیلی‌ها می‌ترسیم. هرکس نام اسرائیل را می‌شنود از ترس می‌لرزد. <sup>10</sup> چون شنیده‌ایم که چگونه موقع خروج از مصر، خداوند از میان دریای سرخ راه خشکی برای شما پدید آورد تا از آن بگذرید! خبر داریم که به سیحون و عوج، پادشاهان اموری‌ها که در طرف شرق اردن بودند، چه کردید و چگونه آنها و مردمانشان را نابود ساختید. <sup>11</sup> وقتی این خبرها را شنیدیم، ترس وجود ما را فرا گرفت و جرأت خود را از دست دادیم؛ زیرا خدای شما، خدای آسمان و زمین است و مانند او خدایی نیست. <sup>12</sup> <sup>13</sup> حال از شما می‌خواهم که به نام خدایان برای من قسم بخورید و نشانه‌ای به من بدهید که وقتی شهر اریحا را تصرف نمودید، در ازای کمکی که به شما کردم، مرا همراه پدر و مادر و خواهران برادرانم و خانواده‌های آنها حفظ کنید تا کشته نشویم.»

<sup>14</sup> آن دو مرد جواب دادند: «اگر در مورد ما با کسی سخن‌نگویی، به جان خود قسم می‌خوریم که وقتی خداوند این سرزمین را به ما داد، ترتیبی بدیم که به تو و بستگانت آسیبی نرسد.»

<sup>15</sup> خانه راحاب بر حصار شهر قرار داشت، پس او آن دو مرد را با طناب از پنجره اطاقش پایین فرستاد. <sup>16</sup> سپس به ایشان گفت: «به کوه فرار کنید و سه روز در آنجا پنهان شوید تا مأمورانی که به جستجوی شما رفته‌اند باز گردند. آنوقت می‌توانید به راه خود ادامه دهید.»

<sup>17</sup> <sup>18</sup> آن دو نفر پیش از رفتن به او گفتند: «وقتی ما به این شهر حمله کردیم، تو پدر و مادر و برادران و خواهران و خانواده‌های آنها را در خانه خود جمع کن و این طناب قرمز را به همین پنجره ببند. اگر این کار را نکنی و آسیبی به شما برسد، ما در برابر قسمی که

<sup>12</sup> <sup>13</sup> سپس یوشع قولی را که موسی، خدمتگزار خداوند، به قبایل روثبین، جاد و نصف قبیله منسی داده بود به آنها یادآوری کرد: «خداوند، خدای شما این سرزمین را که در شرق رود اردن است به شما داده است تا در آن ساکن شوید. <sup>14</sup> پس زنان و فرزندان و حیوانات خود را در اینجا بگذارید و خود مسلح شوید و پیشاپیش بقیه قبایل به آنطرف رود اردن بروید و ایشان را یاری دهید. <sup>15</sup> تا سرزمینی را که خداوند، خدای شما به ایشان داده است تصاحب کنند و در آن ساکن شوند. آنوقت می‌توانید به این ناحیه‌ای که موسی، خدمتگزار خداوند، در سمت شرقی رود اردن برای شما تعیین کرده است باز گردید و در آن ساکن شوید.» <sup>16</sup> آنها در جواب یوشع گفتند: «آنچه به ما گفتی انجام خواهیم داد و هر جا که ما را بفرستی، خواهیم رفت؛ <sup>17</sup> <sup>18</sup> چنانکه فرمانبردار موسی بودیم، تو را نیز اطاعت خواهیم نمود. خداوند، خدای تو با تو باشد، چنانکه با موسی بود. اگر کسی از فرمان تو سرپیچی کند و از تو اطاعت ننماید، کشته خواهد شد. پس قوی و شجاع باش!»

### یوشع جاسوسانی به اریحا می‌فرستد

یوشع، دو جاسوس از شطیم به آنطرف رود اردن فرستاد تا وضعیت آن سرزمین و بخصوص شهر اریحا را بررسی کنند. وقتی آنها به آن شهر رسیدند، به خانه فاحشه‌ای به نام راحاب رفتند تا شب را در آنجا بگذرانند. <sup>2</sup> همان شب به پادشاه اریحا خبر رسید که چند جاسوس اسرائیلی وارد شهر شده‌اند. <sup>3</sup> پادشاه افرادی را با این پیغام نزد راحاب فرستاد: «مردانی را که به خانه تو آمده‌اند به ما تحویل بده، زیرا آنها جاسوس هستند.»

<sup>4</sup> اما راحاب که آن دو مرد را پنهان کرده بود، گفت: «آنها پیش من آمدند، ولی نفهمیدم چه کسانی بودند. <sup>5</sup> هنگامی که هوا تاریک شد، پیش از بسته شدن دروازه‌ها از شهر خارج شدند و من نمی‌دانم کجا رفتند. اگر بدنبال آنها بشتابید می‌توانید به ایشان برسید.»

<sup>6</sup> ولی راحاب قبلاً آن دو مرد را به پشت بام برده، ایشان

<sup>6</sup>صبح روز بعد، یوشع به کاهنان دستور داد که صندوق عهد را بردارند و پیشاپیش قوم اسرائیل حرکت کنند. آنها نیز چنین کردند.

<sup>7</sup>خداوند به یوشع فرمود: «از امروز تو را در نظر قوم اسرائیل بسیار سرافراز خواهم نمود تا بدانند که من با تو هستم چنانکه با موسی بودم.»<sup>8</sup> به کاهنانی که صندوق عهد را حمل می‌کنند بگو وقتی به رود اردن رسیدند در کنار آن توقف کنند.»

<sup>9</sup>یوشع قوم را جمع کرد و به ایشان گفت: «بیباید آنچه را که خداوند فرموده است بشنوید.»<sup>10</sup> امروز خواهید دانست که خدای زنده در میان شماست و او قیایل کنعانی، حیثی، حوی، قرزی، جرجاشی، اموری و بیوسی را از سرزمینی که بزودی آن را تسخیر خواهید کرد، بیرون خواهد راند.<sup>11</sup> صندوق عهد خداوند تمام دنیا، شما را به آنسوی رود اردن راهنمایی خواهد کرد!<sup>12</sup><sup>13</sup> وقتی کف پاهای کاهنانی که صندوق عهد را حمل می‌کنند به آب رود اردن برسد، جریان آب قطع می‌شود و آب در یکجا بر روی هم انباشته می‌گردد. حال، دوازده نفر، یعنی از هر قبیله یک نفر را برای انجام وظیفه مخصوصی که در نظر دارم انتخاب کنید\*\*»

<sup>14</sup>قوم اسرائیل اردوگاه را ترک کرده، بسوی رود اردن روانه شدند در حالیکه کاهنان، صندوق عهد را برداشته، پیشاپیش آنها حرکت می‌کردند.<sup>15</sup> آب رود اردن در این هنگام که فصل درو بود، بالا آمده بود. ولی بمحض اینکه پاهای کاهنانی که صندوق عهد را حمل می‌کردند به آب رودخانه رسید،<sup>16</sup> لنگهان جریان آب در بالای رودخانه در شهر «آدم» که نزدیک «صرتان» است متوقف شده، روی هم انباشته گردید و آبی که پایین‌تر از آن نقطه بود به دریای نمک ریخت، بطوری که قوم اسرائیل نتوانستند از آنجا که روبروی اریحا بود عبور کنند.<sup>17</sup> کاهنانی که صندوق عهد خداوند را حمل می‌کردند در وسط راه خشک، میان رودخانه ایستادند تا اینکه همه قوم به آنطرف رودخانه رسیدند!

خورده‌ایم مسئول نخواهیم بود.<sup>19</sup> اگر کسی از خانه بیرون برود، خوش به گردن خودش است و ما مسئول مرگش نخواهیم بود. ما قسم می‌خوریم کسانی که در این خانه بمانند کشته نشوند و به ایشان کوچکترین آسیبی نرسد.<sup>20</sup> اما اگر تو درباره ما با کسی سخن بگویی، این قسم باطل می‌شود.»

<sup>21</sup>راحاب گفت: «آنچه را که گفتید می‌پذیرم.» سپس ایشان را روانه کرد و طناب قرمز را به پنجره بست.<sup>22</sup> آن دو به کوه رفتند و سه روز در آنجا ماندند. تعقیب‌کنندگان همه راه‌ها را جستجو کردند و چون ایشان را نیافتند، ناچار به شهر بازگشتند.<sup>23</sup> آنگاه آن دو نفر از کوه به زیر آمده، از رود اردن عبور نمودند و نزد یوشع بازگشتند و آنچه برایشان اتفاق افتاده بود به او گزارش دادند.

<sup>24</sup>آنها به یوشع گفتند: «اطمینان داریم که خداوند تمام آن سرزمین را به ما بخشیده است، زیرا مردم آنجا از ترس ما روحیه خود را باخته‌اند!»

### عبور بنی‌اسرائیل از رود اردن

3 سحرگاه روز بعد، قوم اسرائیل همراه یوشع حرکت کردند و از شطیم کوچ نموده، تا کنار رود اردن پیش رفتند و قبل از آنکه از رود اردن عبور کنند، چند روزی در آنجا اردو زدند.<sup>32</sup><sup>33</sup> بعد از سه روز، رهبران قوم به میان اردو رفتند و این دستور را صادر نمودند: «وقتی دیدید که کاهنان، صندوق عهد خداوند خدایتان را بر دوش گرفته‌اند و می‌روند، شما هم بدنبال آنها حرکت کنید. کاهنان، شما را هدایت خواهند نمود، زیرا تابحال از این راه عبور نکرده‌اید. اما باید در حدود یک کیلومتر از ایشان که صندوق عهد را حمل می‌کنند فاصله بگیرید. مواظب باشید نزدیکتر نروید!»

یوشع هم به قوم اسرائیل گفت: «امروز خود را تقدیس کنید\* چون فردا خداوند برای ما معجزه بزرگی انجام خواهد داد.»

\* تقدیس یعنی جدا کردن، اختصاص دادن و مقدس ساختن.

\*\* وظایف این دوازده نفر در 4: 2-7 آمده است.

## دوازده سنگ یادبود

بودند مسلح شدند و چنانکه موسی پیش از فوت خود به ایشان گفته بود، پیشاپیش بقیه قوم عبور کرده، در حضور خداوند، بسوی دشت اریحا پیش رفتند.

<sup>14</sup>در آن روز، خداوند یوشع را در نظر تمام قوم اسرائیل سرفراز نمود. قوم اسرائیل، یوشع را در تمام مدت عمرش مانند موسی احترام می‌کردند.

<sup>15</sup>و<sup>16</sup>و<sup>17</sup>یوشع به امر خداوند به کاهنانی که صندوق عهد را حمل می‌کردند گفت: «از بستر رود بیرون بیایید.»<sup>18</sup> بمحض اینکه کاهنان بیرون آمدند، آب رودخانه دوباره به جریان افتاد و مانند قبل بر کناره‌هایش نیز جاری شد.<sup>19</sup> این معجزه در روز دهم ماه اول اتفاق افتاد. آن روز، تمام مردم اسرائیل از رود اردن گذشتند و در جلجال، در سمت شرقی شهر اریحا اردو زدند.<sup>20</sup> در آنجا دوازده سنگی را که از وسط رودخانه آورده بودند، بعنوان یادبود روی هم گذاشتند.

<sup>21</sup>باز دیگر یوشع مفهوم آن سنگها را برای قوم اسرائیل بیان کرد: «در آینده اگر فرزندانمان بپرسند: این توده سنگها در اینجا برای چیست؟<sup>22</sup> بیه آنها بگویند که این سنگها یادآور عبور معجزه‌آسای قوم اسرائیل از میان رود اردن است!»<sup>23</sup> برای ایشان توضیح دهید که چگونه خداوند جریان آب را قطع کرد و از وسط رودخانه، راه خشکی پدید آورد تا همه شما عبور کنید! این شیبه معجزه‌ای است که خداوند چهل سال قبل انجام داد، وقتی دریای سرخ را شکافت و از وسط آن، راه خشکی برای عبور بنی اسرائیل پدید آورد.<sup>24</sup> خداوند این معجزه را انجام داد تا همه مردم جهان بدانند که قدرت او عظیم است و همچنین شما نیز همیشه او را اطاعت کنید.

## خته در جلجال

5 در سمت غربی رود اردن، اموریها و در امتداد ساحل دریای مدیترانه کنعانیها سکونت داشتند. پادشاهان آنها وقتی شنیدند که خداوند بخاطر بنی اسرائیل راه خشکی از میان رود اردن پدید آورده

4 وقتی تمام افراد قوم اسرائیل بسلامت از رودخانه گذشتند، خداوند به یوشع فرمود:<sup>32</sup> «اکنون به آن دوازده نفر که از دوازده قبیله انتخاب شده‌اند بگو که بروند و دوازده سنگ از وسط رودخانه، جایی که کاهنان آنجا ایستاده‌اند، بیرون بیاورند و آن سنگها را با خود به همان مکانی ببرند که امشب اردو می‌زنند تا بعنوان یادبود، آنها را روی هم قرار دهند.»

<sup>4</sup>پس یوشع آن دوازده نفر را احضار کرد و به ایشان گفت: «به میان رودخانه، جایی که کاهنان با صندوق عهد ایستاده‌اند، بروید و هر یک از شما یک سنگ بر دوش خود بگذارید و بیاورید، یعنی دوازده سنگ به تعداد دوازده قبیله اسرائیل.<sup>6</sup> ما آنها را بعنوان یادبود در اینجا می‌گذاریم تا وقتی در آینده فرزندانمان بپرسند: این سنگها چیست؟<sup>7</sup> بیه ایشان بگویند که این یادگار روزی است که جریان آب رود اردن قطع شد و در میان آن، راه خشکی پدید آمد تا صندوق عهد خداوند از آن عبور کند! این سنگها برای قوم اسرائیل یادگاری جاودانه از این معجزه بزرگ خواهند بود.»

<sup>8</sup>آن دوازده نفر مطابق دستور یوشع عمل نمودند و دوازده سنگ از وسط رودخانه آوردند، درست همانگونه که خداوند به یوشع فرموده بود، یعنی برای هر قبیله یک سنگ. سنگها را به محلی که در آنجا توقف نموده بودند بردند و یادبودی بنا کردند.<sup>9</sup> یوشع در وسط رودخانه، جایی که کاهنان ایستاده بودند نیز دوازده سنگ دیگر بعنوان یادگار روی هم گذاشت که تا به امروز باقیست.

<sup>10</sup>کاهنان با صندوق عهد آنقدر در وسط رودخانه ماندند تا قوم اسرائیل آنچه را که خداوند به یوشع فرموده بود به انجام رسانند، درست همانگونه که موسی به یوشع توصیه کرده بود. پس قوم اسرائیل با شتاب از رود اردن گذشتند،<sup>11</sup> و پس از آنکه به آنسوی رودخانه رسیدند، کاهنان هم با صندوق عهد از رودخانه بیرون آمدند.<sup>12</sup> و<sup>13</sup> مردان جنگی قبایل روبین، جاد و نصف قبیله منسی که چهل هزار نفر

او رفت و پرسید: «دوست هستی یا دشمن؟»<sup>14</sup> آن مرد به یوشع گفت: «من فرمانده لشکر خداوند هستم.» یوشع روی بر زمین نهاد و سجده کرده، گفت: «هر امری داری به بنده‌ات بفرما.»<sup>15</sup> او به یوشع گفت: «کشفایات را در آور، زیرا جایی که ایستاده‌ای مقدس است.» یوشع اطاعت کرد.

### سقوط اریحا

مردم شهر اریحا از ترس اسرائیلیها  
**6** دروازه‌های شهر را محکم بسته بودند و اجازه نمی‌دادند کسی وارد یا خارج شود.<sup>2</sup> خداوند به یوشع فرمود: «من شهر اریحا را با پادشاه و سربازانش به تو تسلیم می‌کنم.<sup>3</sup> تمام لشکر شما باید تا شش روز، و روزی یک بار شهر را دور بزنند. هفت کاهن پیشاپیش صندوق عهد، در جلو شما حرکت کنند و هر یک از آنها یک شیپور که از شاخ قوچ درست شده، در دست خود بگیرند. در روز هفتم در حالیکه کاهنان شیپور می‌نوازند شما بجای یک بار، هفت بار شهر را دور بزنید. آنگاه وقتی صدای ممتد و بلند شیپورها را بشنوید، همه با هم با صدای بلند فریاد بزنید تا حصار شهر فرو ریزد. آنوقت از هر سو به داخل شهر هجوم ببرید.»

<sup>4</sup> یوشع کاهنان را احضار نمود و به ایشان گفت: «صندوق عهد را بردارید و هفت نفر از شما شیپور در دست بگیرید و جلو آن حرکت کنید.»<sup>7</sup> سپس به افرادش دستور داد تا شروع کنند به دور زدن شهر، در حالیکه مردان مسلح، پیشاپیش کاهنان حرکت می‌کردند.

<sup>8</sup> پس طبق فرمان یوشع، مردان مسلح پیشاپیش کاهنانی که شیپور می‌نواختند حرکت کردند. سپس کاهنانی که صندوق عهد را حمل می‌کردند بدنیاال آنها به حرکت درآمدند. پشت سر آنها نیز بقیه سربازان روانه شدند. در تمام این مدت شیپورها همچنان نواخته می‌شد.<sup>10</sup> اما یوشع به افرادش گفته

تا از آن عبور کنند، سخت ترسیدند و جرأت مقابله با اسرائیل را از دست دادند.

<sup>12</sup> تر این موقع خداوند به یوشع دستور داد که تمام پسران و مردان اسرائیل ختنه شوند. خداوند به ایشان فرمود که برای انجام این عمل از سنگ چخماق استفاده کنند. محلی که اسرائیلیها در آن ختنه شدند «تپه ختنه» نامیده شد.<sup>14</sup> دلیل این کار این بود که تمام مردانی که به سن جنگین رسیده بودند و موقع بیرون آمدن از مصر ختنه شده بودند، همگی در بیابان مرده بودند و پسران آنها که پس از خروج از مصر متولد شده بودند، ختنه نشده بودند.<sup>16</sup> قوم اسرائیل چهل سال در بیابان سرگردان بودند تا اینکه تمام مردانی که هنگام بیرون آمدن از مصر به سن جنگین رسیده بودند، مردند. آنها چون خداوند را اطاعت نکردند، او هم قسم خورد که نگذارد وارد سرزمینی شوند که وعده آن را به اجدادشان داده بود زمینی که شیر و عسل در آن جاری است.<sup>17</sup> یوشع پسرانی را که بزرگ شده بودند و می‌بایست جای پدران خود را بگیرند، ختنه کرد.

<sup>8</sup> پس از انجام عمل ختنه، همگی در خیمه‌های خود به استراحت پرداختند تا بهبود یابند.<sup>9</sup> سپس خداوند به یوشع فرمود: «امروز ننگ ختنه نشین را از روی شما برداشتم.» آن جایی که اسرائیلی‌ها ختنه شدند، جلجال (یعنی «برداشتن») نامیده شد و تا به امروز به همان نام باقی است.

<sup>10</sup> هنگامی که قوم اسرائیل در جلجال واقع در دشت اریحا اردو زده بودند، شب چهاردهم ماه، عید پسخ را جشن گرفتند.<sup>11</sup> روز بعد به خوردن محصولات سرزمینی که وارد آن شده بودند پرداختند و از گندم آنجا نان فطیر پختند.<sup>12</sup> پس از آن، نان آسمانی که به «من» معروف بود قطع گردید و دیگر هرگز دیده نشد! قوم اسرائیل پس از آن برای خوراک، از محصولات سرزمین کنعان استفاده می‌کردند.

### یوشع و مرد شمشیر به دست

<sup>13</sup> روزی یوشع که به شهر اریحا نزدیک شده بود، چشمش به مردی شمشیر به دست افتاد. یوشع بسوی

خانواده او، اسرائیلی‌ها طلا و نقره و ظروف مسی و آهنی را برای خزانه خانه خداوند جمع نمودند و شهر را به آتش کشیدند.<sup>25</sup> بدین ترتیب، یوشع راحاب و بستگانش را که در خانه‌اش بودند زنده نگاه داشت. آنها تا به امروز با قوم اسرائیل زندگی می‌کنند، زیرا راحاب آن دو جاسوس را که یوشع به اریحا فرستاده بود، در خانه خود پناه داد.

<sup>26</sup> بعد یوشع اخطار نموده، گفت: «لعنت خداوند بر کسی که اقدام به بازسازی شهر اریحا کند. او به قیمت جان پسر ارشدش پایه‌های آن را خواهد نهاد و به قیمت جان پسر کوچکش دروازه‌های آن را برپا خواهد نمود!»

<sup>27</sup> شهرت یوشع در همه جا پیچید، زیرا خداوند با وی بود.

### گناه عخان

7 اما بنی‌اسرائیل مرتکب گناه شدند. گر چه خداوند دستور فرموده بود که چیزی را از شهر به غنیمت نبرند، ولی آنها از این دستور سرپیچی کردند. عخان (پسر کرمی، نوه زبیدی و نواده زارح از قبیله یهودا) از امالی که حرام شده بود برای خود به غنیمت گرفت و خداوند بخاطر این عمل بر تمام قوم اسرائیل غضبناک شد.

<sup>2</sup> بزودی پس از تسخیر شهر اریحا، یوشع چند نفر از مردان خود را به شهر عای که در شرق بیت‌نیل و نزدیک بیت‌آون واقع شده بود فرستاد تا وضع آنجا را بررسی کنند. <sup>3</sup> وقتی آنها مراجعت نمودند گفتند: «شهر کوچکی است و فقط کافی است دو یا سه هزار نفر از سربازان ما بروند و آن را تصرف کنند. بنابراین لزومی ندارد که همه لشکر اسرائیل به آنجا حمله کند.»

<sup>4</sup> پس یوشع حدود سه هزار سرباز برای تسخیر شهر عای فرستاد، اما آنها شکست خوردند. مردان عای از دروازه شهر تا بلندیهای اطراف، اسرائیلی‌ها را تعقیب نموده، حدود سی و شش نفر از آنان را در سرایشی کشتند. لشکر اسرائیل از این واقعه دچار وحشت شد و روحیه خود را بکلی باخت. <sup>5</sup> پس یوشع

بود که حرف نزنند و فریاد برنیاورند تا وقتی که او دستور دهد.

<sup>11</sup> آن روز صندوق عهد را یک بار به دور شهر گرداندند و پس از آن برای استراحت به اردوگاه باز گشتند و شب را در آنجا بسر بردند.<sup>12</sup> <sup>13</sup> <sup>14</sup> روز بعد، صبح زود یک بار دیگر شهر را به همان ترتیب دور زدند و دوباره باز گشتند و استراحت کردند. این کار شش روز تکرار شد.<sup>15</sup> روز هفتم نیز صبح زود برخاستند ولی بجای یک بار، هفت بار شهر را دور زدند.<sup>16</sup> در دور هفتم وقتی کاهنان شیپورها را با صدای ممتد و بلند نواختند یوشع به افراش دستور داد: «با صدای بلند فریاد برآورید، زیرا خداوند شهر را به ما تسلیم کرده است!<sup>17</sup> این شهر با هر چه که در آن است حرام می‌باشد، پس آن را بکلی نابود کنید و فقط راحاب فاحشه را با کسانی که در خانه او هستند زنده نگهدارید، زیرا او از جاسوسان ما حمایت نمود.<sup>18</sup> مواظب باشید که چیزی را به غنیمت نبرید، چون همه چیز حرام است. اگر چیزی برای خود بردارید قوم اسرائیل را به مصیبت و نابودی دچار خواهید کرد.<sup>19</sup> اما طلا و نقره و ظروف مسی و آهنی از آن خداوند خواهد بود و باید به خزانه او آورده شود.»

<sup>20</sup> پس قوم اسرائیل وقتی صدای بلند شیپور را شنیدند، با صدای هر چه بلندتر فریاد برآوردند. ناگهان حصار شهر اریحا در برابر اسرائیلی‌ها فرو ریخت! بنابراین قوم اسرائیل از هر سو به داخل شهر هجوم بردند و آن را تصرف کردند.<sup>21</sup> هر چه که در شهر بود از بین بردند زن و مرد، پیر و جوان، گاو و گوسفند و الاغ، همه را از دم شمشیر گذراندند.

<sup>22</sup> تر این هنگام یوشع به آن دو مردی که قبلاً برای جاسوسی به اریحا فرستاده شده بودند، گفت: «چه قول خود وفا کنید و به خانه آن فاحشه بروید و او را با کسانی که در خانه‌اش هستند، نجات دهید.»

<sup>23</sup> آن دو نفر رفته، راحاب را با پدر و مادر و برادران و سایر بستگانش آوردند و ایشان را بیرون اردوگاه اسرائیل جا دادند.<sup>24</sup> بعد از نجات راحاب و

و هر چه که دارد سوخته و نابود شود، زیرا عهد مرا شکسته و اسرائیل را رسوا نموده است.»

<sup>6</sup> یوشع صبح زود برخاسته، قبیله‌های اسرائیل را در حضور خداوند حاضر ساخت و قبیله یهوذا مقصر شناخته شد.<sup>17</sup> آنگاه تمام خاندانهای قبیله یهوذا جلو آمدند و خاندان زارح مقصر تشخیص داده شد. بعد خانواده‌های آن خاندان جلو آمدند و خانواده زبدي مقصر شناخته شد.<sup>18</sup> مردان خانواده زبدي جلو آمدند و عخان نوه زبدي مقصر شناخته شد.

<sup>19</sup> یوشع به عخان گفت: «فرزندم در حضور خداوند، خدای اسرائیل حقیقت را بگو و به گناه خود اعتراف کن. به من بگو چه کرده‌ای و چیزی را از ما مخفی نکن.»

<sup>20</sup> عخان در جواب یوشع گفت: «من به خداوند، خدای اسرائیل خیانت کرده‌ام و مرتکب گناه شده‌ام.<sup>21</sup> در میان غنایم، چشم به یک ردای زیبایی بابلی، دویست مثقال نقره و یک شمش طلا که وزنش پنجاه مثقال بود، افتاد و من از روی طمع آنها را برداشتم و در میان خیمه‌ام آنها را زیر خاک پنهان کردم. اول نقره را زیر خاک گذاشتم، بعد طلا و سپس ردا را.»<sup>22</sup> یوشع چند نفر را بدنبال غنایم فرستاد و آنها بشتاب به خیمه رفتند و چنانکه عخان گفته بود، ردا و طلا و نقره را پیدا کردند و نقره در قسمت زیرین قرار داشت.<sup>23</sup> اشیاء دزدیده شده را نزد یوشع و تمام قوم اسرائیل آوردند و در حضور خداوند بر زمین گذاشتند.<sup>24</sup> آنگاه یوشع و همه اسرائیلیها، عخان را گرفته، او را با ردا و نقره و شمش طلایی که دزدیده بود، با پسران و دخترانش و گاوها و گوسفندا و الاغهایش و خیمه‌اش و هر چه که داشت به دره عخور بردند.

<sup>25</sup> در آنجا یوشع به عخان گفت: «چرا چنین بلایی بر سر ما آوردی؟ اکنون خداوند، تو را دچار بلا می‌کند.» آنگاه تمام بنی‌اسرائیل آنها را سنگسار نمودند و بعد بدنهایشان را سوزاندند.<sup>26</sup> و روی جنازه سوخته عخان، توده بزرگی از سنگ برپا کردند. آن توده سنگ هنوز باقیست و آن مکان تا به امروز به

و بزرگان اسرائیل از شدت ناراحتی جامه‌های خود را پاره کردند، خاک بر سر خود ریختند و تا غروب در برابر صندوق عهد خداوند به خاک افتادند.

<sup>7</sup> یوشع چنین دعا کرد: «آه ای خداوند، چرا ما را به این سوی رود اردن آوردی تا به دست این اموریها کشته شویم؟ ای کاش راضی شده بودیم که همان طرف رودخانه بمانیم.<sup>8</sup> آه، ای خداوند، اینک که قوم اسرائیل از دشمن شکست خورده است من چه کنم؟<sup>9</sup> چون اگر کنعانی‌ها و سایر قوم‌های مجاور از این واقعه با خبر شوند، ما را محاصره نموده، همه ما را نابود می‌کنند. آیا این عمل به عظمت نام تو لطمه نمی‌زند؟»

<sup>10</sup> خداوند در پاسخ یوشع فرمود: «بلند شو! چرا اینچنین به خاک افتاده‌ای؟<sup>11</sup> قوم اسرائیل از فرمان من سرپیچی کرده و مرتکب گناه شده‌اند. ایشان مخفیانه از چیزهای حرام شهر برداشته‌اند، ولی انکار نموده، آنها را در میان اثاثیه خود پنهان ساخته‌اند.<sup>12</sup> این عمل موجب شده است که اسرائیلی‌ها مغلوب شوند. به همین علت است که سربازان تو نمی‌توانند در مقابل دشمنان ایستادگی کنند، زیرا گرفتار لعنت شده‌اند. اگر آن غنیمت حرام را از بین نبرید، من دیگر با شما نخواهم بود.

<sup>13</sup> «حال برخیز و مراسم پاک کردن گناه قوم را بجا آور و به آنها بگو که برای فردا آماده شوند، زیرا من که خداوند، خدای اسرائیل هستم می‌گویم: ای اسرائیل، مال حرام در میان شماست و تا آن را از خود دور نکنید، نخواهد توانست در برابر دشمنانمان بایستد.<sup>14</sup> به همه قبایل بگو که فردا صبح نزد من حاضر شوند تا من معلوم کنم که آن شخص خطاکار، متعلق به کدام قبیله است. پس از آن، تمام خاندانهای آن قبیله جلو بیایند تا مشخص کنم که آن شخص خطاکار، در میان کدام خاندان است. سپس تمام خانواده‌های آن خاندان حاضر شوند تا نشان دهم که آن شخص مقصر، عضو کدام خانواده است. بعد تمام اعضای مقصر آن خانواده پیش بیایند.<sup>15</sup> آنگاه شخصی که مال حرام را دزدیده است، با خانواده‌اش

دیگر را هم فرستاد تا به سی هزار نفری که در کمین گاه بودند ملحق شوند. خود او با بقیهٔ نفرات، آن شب در همان دره ماند.

<sup>14</sup> پادشاه عای با دیدن لشکر اسرائیل در آنسوی دره، با لشکر خود برای مقابله با آنها به دشت اردن رفت، غافل از اینکه عدهٔ زیادی از اسرائیلیها در پشت شهر در کمین نشستند. <sup>15</sup> یوشع و لشکر اسرائیل برای اینکه وانمود کنند که از دشمن شکست خورده‌اند، در بیابان پا به فرار گذاشتند. <sup>16</sup> به تمام مردان عای دستور داده شد به تعقیب آنها بپردازند. آنها برای تعقیب یوشع از شهر خارج شدند، <sup>17</sup> بطوریکه در عای و بیتئیل یک سرباز هم باقی نماند و دروازه‌ها نیز به روی اسرائیلیها باز بود!

<sup>18</sup> آنگاه خداوند به یوشع فرمود: «نیزهٔ خود را بسوی عای دراز کن، زیرا آن را به تو داده‌ام.» یوشع چنین کرد. <sup>19</sup> سربازانی که در کمین گاه منتظر بودند وقتی این علامت را که یوشع داده بود دیدند، از کمینگاه بیرون آمده، به شهر هجوم بردند و آن را به آتش کشیدند. <sup>20</sup> سربازان عای وقتی به پشت سر نگاه کردند و دیدند دود غلیظی آسمان شهرشان را فرا گرفته است دست و پایشان چنان سست شد که قدرت فرار کردن هم از آنها سلب گردید. یوشع و همراهانش چون دود را بر فراز شهر دیدند فهمیدند سربازانی که در کمین‌گاه بودند به شهر حمله کرده‌اند، پس خودشان هم باز گشتند و به کشتار تعقیب‌کنندگان خود پرداختند.

<sup>22</sup> از طرف دیگر، سربازان اسرائیلی که در داخل شهر بودند بیرون آمده، به دشمن حمله کردند. به این ترتیب سربازان عای از دو طرف به دام سپاه اسرائیل افتادند و همه کشته شدند. <sup>23</sup> تنها کسی که زنده ماند پادشاه عای بود که او را هم اسیر کرده، نزد یوشع آوردند.

<sup>24</sup> لشکر اسرائیل پس از اینکه افراد دشمن را در خارج شهر کشتند، به عای وارد شدند تا بقیهٔ اهالی شهر را نیز از دم شمشیر بگذرانند. <sup>25</sup> در آن روز، تمام جمعیت شهر که تعدادشان بالغ بر دوازده هزار نفر بود، هلاک شدند، <sup>26</sup> زیرا یوشع نیزهٔ خود را که

«درهٔ بلا» معروف است. بدین ترتیب خشم خداوند فرو نشست.

### تسخیر و خرابی شهر عای

8 خداوند به یوشع فرمود: «ترس و واهمه را از خود دور کن! برخیز و تمام سربازان را همراه خود بردار و به عای روانه شو. من پادشاه آنجا را به دست تو تسلیم می‌کنم. مردم و شهر و زمین عای از آن تو خواهند شد. <sup>2</sup> با ایشان همانطور رفتار کن که با پادشاه اریحا و مردم آنجا رفتار نمودی. اما این بار چهارپایان و غنایم شهر را می‌توانی میان خود قسمت کنی. در ضمن برای حمله به دشمن در پشت آن شهر، یک کمین گاه بساز.»

<sup>3</sup> پس یوشع و تمام لشکر او آمادهٔ حمله به عای شدند. یوشع سی هزار تن از افراد دلیر خود را انتخاب کرد تا آنها را شبانه به عای بفرستد. <sup>4</sup> او به آنها این دستور را داد: «در پشت شهر در کمین بنشینید، ولی از شهر زیاد دور نشوید و برای حمله آماده باشید. <sup>5</sup> نقشهٔ ما چنین است: من و افرادم به شهر نزدیک خواهیم شد. مردان شهر مانند دفعهٔ پیش به مقابلهٔ ما برخوانند خاست. در این هنگام ما عقب‌نشینی می‌کنیم. <sup>6</sup> آنها به گمان اینکه مانند دفعهٔ پیش درحال فرار هستیم به تعقیب ما خواهند پرداخت و بدین ترتیب از شهر دور خواهند شد. <sup>7</sup> بعد، شما از کمین‌گاه بیرون بیایید و به داخل شهر حمله کنید، زیرا خداوند آن را به دست شما تسلیم کرده است. <sup>8</sup> چنانکه خداوند فرموده است، شهر را بسوزانید. این یک دستور است.»

<sup>9</sup> پس آنها همان شب روانه شده، در کمین‌گاه بین بیتئیل و غرب عای پنهان شدند. اما یوشع و بقیهٔ لشکر در اردوگاه ماندند.

<sup>10</sup> روز بعد، صبح زود یوشع سربازان خود را صف‌آرایی نمود و خود با بزرگان اسرائیل در پیشاپیش لشکر بسوی عای حرکت کرد. <sup>11</sup> <sup>12</sup> او و <sup>13</sup> آنها در سمت شمالی شهر در کنار دره‌ای که بین آنها و شهر قرار داشت توقف کردند. یوشع پنج‌هزار نفر

### حیلهٔ جبعونی‌ها

9 وقتی پادشاهان سرزمینهای همسایه از فتوحات بنی‌اسرائیل با خبر شدند، بخاطر حفظ جان و مال خود با هم متحد گشتند تا با یوشع و بنی‌اسرائیل بجنگند. اینها پادشاهان قبایل حیتی، اموری، کنعانی، فرزی، حوی و یبوسی بودند که در نواحی سمت غربی رود اردن و سواحل دریای مدیترانه تا کوه‌های لبنان در شمال، زندگی می‌کردند.

13 اما مردم جبعون وقتی خبر پیروزی یوشع بر شهرهای اریحا و عای را شنیدند، برای نجات جان خود، عوض جنگ به حیله متوسل شدند. آنها گروهی را با لباسهای ژنده و کفشهای کهنه و پینه زده، الاغهایی با پالانهای مندرس و مقداری نان کپک زده خشک و چند مشک شراب که کهنه و وصله‌دار بودند نزد یوشع فرستادند. 6 وقتی این گروه به اردوگاه اسرائیل در لجالال رسیدند، نزد یوشع و سایر مردان اسرائیلی رفته، گفتند: «ما از سرزمین دوری به اینجا آمده‌ایم تا از شما بخواهیم با ما پیمان صلح ببندید.»

7 اما اسرائیلی‌ها گفتند: «ما چطور بدانیم که شما ساکن این سرزمین نیستید؟ چون اگر در این سرزمین ساکن باشید نمی‌توانیم با شما پیمان صلح ببندیم.»

8 آنها به یوشع گفتند: «ما بندگان تو هستیم.» ولی یوشع از آنها پرسید: «شما چه کسانی هستید و از کجا آمده‌اید؟»

9 گفتند: «ما بندگان از یک سرزمین دور به اینجا آمده‌ایم؛ زیرا شهرت خداوند، خدایان به گوش ما رسیده است و شنیده‌ایم که او چه کارهای بزرگی در مصر کرد 10 و چه بلایی بر سر نو پادشاه اموری که در طرف شرق اردن بودند یعنی سیحون، پادشاه حبشون و عوج، پادشاه باتشان که در عشتاروت حکومت می‌کرد، آورد. 11 پس بزرگان و مردم ما از ما خواستند که توشه‌ای برای سفر طولانی بگیریم و به حضور شما بیاییم و بگویم که ما بندگان شما هستیم و از شما می‌خواهیم با ما پیمان صلح ببندید. 12 وقتی عازم سفر

بسیوی عای دراز نموده بود، به همان حالت نگاه داشت تا موقعی که همهٔ مردم آن شهر کشته شدند. 27 فقط اموال و چهارپایان شهر باقی ماندند که قوم اسرائیل آنها را برای خودبه غنیمت گرفتند. (خداوند به یوشع فرموده بود که آنها می‌توانند غنایم را برای خود نگهدارند.) 28 یوشع شهر عای را سوزانیده، بصورت خرابه‌ای در آورد که تا به امروز به همان حال باقیست.

29 یوشع، پادشاه عای را به دار آویخت. هنگام غروب به دستور یوشع جسد او را پایین آورده، جلو دروازه شهر انداختند و توده‌ای بزرگ از سنگ روی جسد او انباشتند که تا به امروز نیز باقیست.

### قرائت قوانین تورات بر کوه عیبال

30 سپس یوشع برای خداوند، خدای اسرائیل قربانگاهی بر کوه عیبال بنا کرد. 31 چنانکه موسی، خدمتگزار خداوند، در تورات به قوم اسرائیل دستور داده بود، برای ساختن این قربانگاه از سنگهای نترانیده استفاده کردند. \* سپس کاهنان، قربانی‌های سلامتی بر آن به خداوند تقدیم کردند. 32 آنگاه یوشع در حضور جماعت اسرائیل، ده فرمان موسی را روی سنگهای قربانگاه نوشت.

33 پس از آن، تمام قوم اسرائیل با بزرگان، رهبران، قضات و حتی افراد غریبی که در میان ایشان بودند، به دو دسته تقسیم شدند. یک دسته در دامنهٔ کوه جرزیم ایستادند و دستهٔ دیگر در دامنهٔ کوه عیبال در وسط این دو دسته، کاهنان، در حالیکه صندوق عهد را بر دوش داشتند، ایستادند تا قوم اسرائیل را برکت دهند. (همهٔ این رسوم مطابق دستوری که موسی قبلاً داده بود، انجام شد.) 34 آنگاه یوشع تمام قوانین نوشته شده در تورات را که شامل برکت‌ها و لعنت‌ها بود، برای مردم اسرائیل خواند. 35 خلاصه، تمام دستورات موسی بدون کم و کاست در حضور تمام مردان، زنان، جوانان، اطفال اسرائیل و غریبانی که با آنها بودند، خوانده شد.

کردیم.<sup>25</sup> ولی حالا در اختیار شما هستیم، هر طور که صلاح می‌انید با ما رفتار کنید.»  
<sup>26</sup> یوشع به مردم اسرائیل اجازه نداد آنها را بکشند،  
<sup>27</sup> و ایشان را برای شکستن هیزم و کشیدن آب برای مردم اسرائیل و قربانگاه خداوند تعیین نمود. ایشان تا امروز به کار خود در جایی که خداوند برای عبادت تعیین کرده است ادامه می‌دهند.

### آفتاب از حرکت باز می‌ایستد

10 دونی صدق، پادشاه اورشلیم، شنید که یوشع شهر عای را گرفته و بکلی ویران کرده و پادشاهش را کشته است، همانگونه که قبلاً اریحا را ویران کرده و پادشاهش را از بین برده بود. او همچنین شنید که ساکنان جبعون با اسرائیل صلح کرده و با آنها متحد شده‌اند.<sup>2</sup> او و مردم اورشلیم با شنیدن این خبرها بسیار ترسیدند، زیرا جبعون مانند دیگر شهرهای پادشاهانشین، بزرگ بود حتی بزرگتر از عای و مردمش جنگجویانی شجاع بودند.<sup>3</sup> از این رو ادونی صدق به فکر چاره افتاد و قاصدانی را نزد هوام پادشاه حبرون، فرام پادشاه یرموت، یافیع پادشاه لایخیش و دبیر پادشاه عجلون فرستاد و این پیام را داد: <sup>4</sup> «بیباید مرا کمک کنید تا به جبعون حمله کنیم، زیرا ساکنانش با یوشع و قوم اسرائیل پیمان صلح بسته‌اند.»

<sup>5</sup> پس این پنج پادشاه اموری با هم متحد شدند و لشکر خود را برای جنگ با جبعون بسیج نمودند.

<sup>6</sup> بزرگان جبعون با شتاب قاصدانی به جلجال نزد یوشع فرستادند و التماس کرده، گفتند: «بشتابید و خدمتگزاران خود را کمک کنید و از نابودی نجات دهید؛ تمام پادشاهان اموری که در کوهستان ساکنند لشکرهای خود را بصد ما بسیج کرده‌اند.»

<sup>7</sup> یوشع با تمام سربازان و جنگاوران شجاعش از جلجال به کمک مردم جبعون شتافت.

<sup>8</sup> خداوند به یوشع فرمود: «از ایشان نترس، زیرا من آنها را به دست تو تسلیم کرده‌ام و کسی از ایشان یارای مقاومت در برابر تو را نخواهد داشت.»

شنیدیم این نانها تازه از تنور درآمده بودند، اما حالا چنانکه می‌بینید خشک شده و کپک زده‌اند!<sup>13</sup> این مشکهای شراب در آغاز سفر، نو بودند، اما حالا کهنه شده و ترکیده‌اند! لباسها و کفشهای ما بسبب طولانی بودن راه، مندرس شده‌اند.»

<sup>14</sup> یوشع و بزرگان اسرائیل با دیدن توشه آنها، حرفهایشان را باور کردند و بدون آنکه با خداوند مشورت نمایند، یوشع با آنها پیمان صلح بست و قول داد که ایشان را از بین نبرد و بزرگان اسرائیل نیز قسم خوردند که این پیمان را نشکنند.

<sup>16</sup> هنوز سه روز از این موضوع نگذشته بود که معلوم شد این گروه مسافر از همسایگانشان در آن سرزمین هستند و در همان نزدیکی زندگی می‌کنند!<sup>17</sup> بنی اسرائیل در مسیر پیشروی خود، سه روز بعد به شهرهای ایشان رسیدند. (نام این شهرها جبعون، کفیره، بنیروت و قریه یعاریم بود.)<sup>18</sup> اما بخاطر سوگندی که بزرگان اسرائیل به نام خداوند، خدای اسرائیل یاد کرده بودند نتوانستند آنها را از بین ببرند.

اسرائیلیها به بزرگان قوم اعتراض کردند،<sup>19</sup> اما آنها در جواب گفتند: «ما به نام خداوند، خدای اسرائیل سوگند خورده‌ایم که به آنها صدمه‌ای نزنیم.<sup>20</sup> پس باید به سوگند خود وفا نموده، بگذاریم که زنده بمانند؛ چون اگر پیمانی را که با آنان بسته‌ایم بشکنیم، خشم خداوند بر ما فروخته خواهد شد.»<sup>21</sup> سپس اضافه کردند: «بگذارید ایشان زنده بمانند و برای ما هیزم بشکنند و آب بیآورند.»

<sup>22</sup> یوشع جبعونیا را احضار کرده، گفت: «چرا ما را فریب داده، گفتید که از سرزمین بسیار دور آمده‌اید و حال آنکه همسایه نزدیک ما هستید؟<sup>23</sup> پس شما زیر لعنت خواهید بود و بعد از این باید همیشه بعنوان غلام برای خانه خدای ما هیزم بشکنید و آب مورد نیاز را تهیه کنید.»

<sup>24</sup> آنها گفتند: «چون شنیده بودیم که خداوند، خدای شما به خدمتگزار خود موسی دستور داده بود تمام این سرزمین را تصرف نماید و ساکنانش را نابود کند، پس بسیار ترسیدیم و بخاطر نجات جان خود این کار را

<sup>20</sup>یوشع و لشکر اسرائیل آنقدر به کشتار ادامه دادند تا افراد پنج لشکر دشمن نابود شدند، و فقط عده کمی از آنان جان سالم بدر بردند و توانستند خود را به شهرهای حصاردار خود برسانند.<sup>21</sup> سپس تمام لشکر اسرائیل بسلامت به اردوگاه خود در مقیده بازگشتند. از آن پس، هیچکس جرأت نکرد علیه قوم اسرائیل حتی سخنی بر زبان بیاورد.

<sup>22</sup>یوشع گفت: «سنگها را از دهانه غار کنار بزئید و آن پنج پادشاه را بیرون بیاورید.»<sup>23</sup> پس آنها پادشاهان اورشلیم، حبرون، یرموت، لاییش و عجلون را بیرون آوردند.<sup>24</sup> یوشع تمام مردان اسرائیل را فراخواند و به سردارانی که همراه او بودند دستور داد پاهای خود را برگردن آن پنج پادشاه بگذارند، و آنها چنین کردند.<sup>25</sup> سپس به مردان خود گفت: «از کسی نترسید و جرأت خود را از دست ندهید، بلکه قوی و شجاع باشید، زیرا خداوند با تمام دشمنان شما بدین نحو رفتار خواهد کرد!»

<sup>26</sup>پس از آن، یوشع با شمشیر خود آن پنج پادشاه را کشت و آنها را بر پنج دار آویخت. پیکرهای بی‌جان آنها تا غروب بردار ماندند.<sup>27</sup> بعد از غروب آفتاب، مطابق دستور یوشع جنازه‌های آنها را از بالای دار پایین آورده، در درون همان غاری که پنهان شده بودند، انداختند. سپس سنگهای بزرگ بر دهانه آن غار گذاشتند که تا امروز همچنان باقیست.

### تصرف شهرهای جنوبی اموری‌ها

<sup>28</sup>در همان روز یوشع به شهر مقیده حمله کرده، آن را گرفت و پادشاه و تمام اهالی آنجا را کشت بطوری که هیچکدام از ساکنان آنجا نتوانستند جان سالم بدر ببرند.<sup>29</sup> بعد از آن، یوشع و افرادش به لینه حمله کردند،<sup>30</sup> و خداوند آنجا را نیز با پادشاهش به دست ایشان تسلیم نمود، و آنها تمام ساکنان آن را مانند اهالی شهر اریحا از دم شمشیر گذرانند.

<sup>31</sup>بعد از آن، به شهر لاییش حمله بردند.<sup>32</sup> در روز دوم، خداوند آن شهر را بدست ایشان تسلیم نمود.

<sup>9</sup>یوشع راه بین جلال و جبعون را شبانه پیمود و لشکرهای دشمن را غافلگیر کرد.<sup>10</sup> خداوند دشمن را دچار وحشت نمود و اسرائیلی‌ها عده زیادی از آنها را در جبعون کشتند و بقیه را تا گردنه بیت‌حورون تعقیب نموده، تا عزیقه و مقیده به کشتار خود ادامه دادند.<sup>11</sup> وقتی دشمن به سرازیری بیت‌حورون رسید، خداوند از آسمان بر سر آنها تگرگ درشت بارانید که تا به عزیقه ادامه داشت و عده زیادی از آنها را کشت. تعداد افرادی که بوسیله تگرگ کشته شدند بیشتر از آنانی بود که با شمشیر اسرائیلی‌ها هلاک شدند!

<sup>12</sup>در حالیکه سربازان اسرائیلی دشمن را تعقیب می‌کردند و آنها را عاجز ساخته بودند، یوشع نزد خدا دعا کرد و در حضور بنی‌اسرائیل گفت: «ای آفتاب بر بالای جبعون، و ای ماه برفراز دره ایلون از حرکت باز بایستید.»

<sup>13</sup>آفتاب و ماه از حرکت باز ایستادند تا بنی‌اسرائیل دشمن را نابود کردند. این واقعه در کتاب یاشر نیز نوشته شده است. پس آفتاب، تمام روز در وسط آسمان از حرکت باز ایستاد!<sup>14</sup> نظیر چنین روزی که خدا آفتاب و ماه را بخاطر دعای یک انسان متوقف ساخته باشد هرگز دیده نشده و دیده نخواهد شد. در واقع، این خداوند بود که برای بنی‌اسرائیل می‌جنگید.

<sup>15</sup>پس از آن یوشع با تمام سربازانش به اردوگاه خود در جلال بازگشتند.

### شکست پادشاهان اموری

<sup>16</sup>اما در خلال جنگ، آن پنج پادشاه به مقیده گریختند و خود را در یک غار پنهان کردند.<sup>17</sup> یوشع وقتی از مخفیگاه آنها باخبر شد،<sup>18</sup> دستور داد: «دهانه غار را با سنگهای بزرگ مسدود کنید و چند نگهبان در آنجا بگذارید تا مانع خروج آنها شوند؛<sup>19</sup> ولی شما از تعقیب دشمن دست بر ندارید. بدنبال آنها بروید، از پشت سر به آنها حمله کنید و نگذارید دوباره به شهرهای خود باز گردند. خداوند، خدای شما آنها را به دست شما تسلیم کرده است.»

پادشاه دره اردن واقع در جنوب دریاچه جلیل، پادشاهانی که در دشتنا ساکن بودند، پادشاهان بلندیهای دُر، در غرب، پادشاهانی که در شرق و غرب کنعان بودند، پادشاهان قومهای اموری، حیثی، فرزی و بیوسی که در کوهستانها بودند، پادشاهان قوم حوی که در شهرهای دامنه کوه حرمون در زمین مصفه ساکن بودند.

<sup>44</sup> پیدین ترتیب، تمام پادشاهان برای درهم شکستن قوای اسرائیلیها با هم متحد شدند و لشکرهای خود را بسیج کرده، نزد چشمه‌های مروم اردو زدند، سپاهیان بی‌شمار آنها با اسبها و عرابه‌هایشان دشتنا را پرسیاختند.

<sup>6</sup> اما خداوند به یوشع فرمود: «از آنها نترس، چون فردا در همین وقت تمام آنها کشته خواهند شد! شما باید رگ پای اسبهایشان را قطع کنید و عرابه‌هایشان را آتش بزیند.» <sup>7</sup> یوشع و افراد او خود را به چشمه‌های مروم رسانند و در یک حمله ناگهانی، لشکر دشمن را غافلگیر کردند. <sup>8</sup> خداوند تمام آن سپاه عظیم را بدست اسرائیلیها تسلیم نمود و آنها افراد دشمن را تا صیدون بزرگ و مسرفوتامیم و شرق دره مصفه تعقیب نموده، کشتند. در این جنگ حتی یک نفر از افراد دشمن جان سالم بدر نبرد! <sup>9</sup> یوشع و افراد او همانطور که خداوند به ایشان فرموده بود، رگ پای اسبهای دشمن را قطع کردند و تمام عرابه‌های آنها را آتش زدند.

<sup>10</sup> یوشع در راه بازگشت، شهر حاصور را نیز تسخیر نمود و پادشاه آن را کشت. (حاصور مهمترین شهر آن نواحی بود.) <sup>11</sup> یوشع تمام کسانی را که در آن شهر بودند کشت و شهر را به آتش کشید.

<sup>12</sup> سپس یوشع به سایر شهرهای پادشاهان مغلوب حمله برد و چنانکه موسی، خدمتگزار خداوند، به او گفته بود، تمام ساکنان آنجا را قتل عام نمود. <sup>13</sup> (از شهرهایی که بر بالای تپه‌ها بنا شده بودند، یوشع فقط شهر حاصور را سوزانید و بقیه را سالم باقی گذاشت.) <sup>14</sup> قوم اسرائیل تمام حیوانات و ثروت

آنها تمام اهالی شهر را مثل اهالی لینه از دم شمشیر گذراندند.

<sup>33</sup> هنگامی که اسرائیلی‌ها به لایخیش حمله کردند، هورام پادشاه جازر با لشکر خود سر رسید تا به مردمان شهر لایخیش کمک نماید. اما یوشع، او و تمام افرادش را شکست داد و کسی از آنها را زنده نگذاشت.

<sup>34, 35</sup> یوشع و افرادش در همان روز به شهر عجلون نیز حمله بردند و تمام ساکنان آنجا را مانند اهالی لایخیش هلاک نمودند. <sup>36, 37</sup> بعد از عجلون به شهر حبرون حمله کردند و آن را با تمام آبادیهای اطرافش گرفتند و پادشاه و همه ساکنانش را کشتند، بطوری که یک نفر هم زنده باقی نماند. <sup>38, 39</sup> سپس از آنجا به شهر دبیر بازگشتند و آن را با تمام دهکده‌های اطرافش گرفتند و پادشاه و همه مردمش را مانند اهالی لینه قتل عام نمودند.

<sup>40</sup> به این ترتیب، یوشع تمام آن سرزمین را به تصرف درآورد و قبایل و پادشاهانی را که در کوهستانها، کوهپایه‌ها، دشتها و نگب زندگی می‌کردند از بین برد. قوم اسرائیل چنانکه خداوند دستور داده بود، تمام ساکنان آن سرزمین را هلاک نمودند. <sup>41</sup> از قادش‌برنیع تا غزه و از جوشن تا جبعون همه را قتل عام کردند. <sup>42</sup> همه این پیروزی‌ها در یک لشکرکشی انجام شد، زیرا خداوند، خدای اسرائیل، برای قوش می‌جنگید. <sup>43</sup> پس از آن، یوشع با تمام افراد خود به اردوگاه خویش در جلجال بازگشت.

### شکست پادشاهان شمالی

وقتی یابین، پادشاه حاصور، از این وقایع آگاهی یافت، فوراً پیغامهایی به این پادشاهان که برشهرهای هم جوار او حکومت می‌کردند، فرستاد:

یویاب پادشاه مادون،  
پادشاه شمرون،

پادشاه اخشاف،

تمام پادشاهان کوهستانهای شمالی،

سیحون، پادشاه اموریان که در حشبون زندگی می‌کرد و قلمرو او از عروعر در کنار درهٔ ارنون و از وسط دره ارنون تا درهٔ بیوق که مرز عمونیهاست امتداد می‌یافت. این سرزمین شامل نصف جلعاد کنونی بود.<sup>3</sup> او همچنین بر درهٔ اردن که از دریاچهٔ جلیل تا بیت‌یشیموت (واقع در شرق دریای مرده) و تا دامنهٔ کوه پیسگاه امتداد داشت، حکومت می‌کرد.

<sup>4</sup>عوج پادشاه باشان، که از بازماندگان قوم رفائی بود و در عشاروت و اندرعی زندگی می‌کرد.<sup>5</sup> او بر سرزمینی حکومت می‌نمود که از کوه حرمون در شمال تا سلخه و تمام باشان در مشرق، و از سمت مغرب تا مرزهای سرزمین جشوری‌ها و معکی‌ها و از سمت جنوب تا منطقه‌ای که نیمهٔ شمالی جلعاد را دربر می‌گرفت و به سرحد سرزمین حشبون می‌رسید، امتداد داشت.<sup>6</sup> ساکنان این سرزمین، همان کسانی بودند که موسی و بنی‌اسرائیل، آنها را از بین برند و موسی زمینهایشان را به قبیلهٔ رتوبین و جاد و نصف قبیلهٔ منسی داد.

#### پادشاهانی که از یوشع شکست خوردند

<sup>7</sup>پادشاهانی نیز که در سمت غربی رود اردن حکومت می‌کردند بوسیله یوشع و اسرائیلی‌ها کشته شدند. زمینهای آنها را که از یعل جاد در وادی لبنان تا کوه حالق نزدیک کوه سعیر بود، یوشع بین قبایل بنی‌اسرائیل تقسیم کرد.<sup>8</sup> این ناحیه شامل کوهستانها، دشتها، دره اردن، کوهپایه‌ها، صحرای یهودیه و صحرای نگب بود. ساکنان آنجا اقوام حیثی، اموری، کنعانی، فرزی، حوی و بیوسی بودند.<sup>9</sup>

<sup>10</sup>بنی‌اسرائیل، پادشاهان شهرهای این مناطق را که تعدادشان به سی و یک نفر می‌رسید شکست دادند. این شهرها عبارت بودند از: اریحا، عای (نزدیک بیت‌خیل)، اورشلیم، حبرون، یرموت، لایخیش، عجلون، جازر، دبیر، جادر، حرمه، عراد، لینه، عدولام، مقیده، بیت‌خیل، تقوح، حافر، عقیق، لشارون، مادون، حاصور، شمرون مرون، اخشاف، تغناک،

شهرهای ویران شده را به غنیمت بردند، و همهٔ اهالی آنجا را کشتند.

<sup>11</sup>یوشع تمام دستورات موسی را که خداوند به او داده بود بدون کم و کاست انجام داد.

<sup>12</sup>پس یوشع تمام سرزمین را تصرف کرد یعنی همهٔ نواحی کوهستانی صحرای نگب، تمام سرزمین جوشن، دشتها، دره اردن، و دشتها و کوه‌های اسرائیل.<sup>13</sup> به این ترتیب، وسعت سرزمین اسرائیل از کوه حالق نزدیک سعیر در جنوب، تا یعل جاد در وادی لبنان در دامنهٔ کوه حرمون در شمال می‌رسید. یوشع تمام پادشاهان این ممالک را کشت.<sup>14</sup> قوم اسرائیل چندین سال جنگیدند تا توانستند این سرزمین را که خدا به آنها وعده داده بود تصرف نمایند.<sup>15</sup> آنها شهری که با اسرائیل پیمان صلح بست، جبعون بود که در آن قوم حوی ساکن بودند. بقیهٔ شهرها در جنگ به تصرف اسرائیل درآمدند.<sup>16</sup> خداوند دشمنان را بر آن داشت تا بجای اینکه خواستار صلح باشند، با قوم اسرائیل بجنگند. در نتیجه، همهٔ آنها بدون ترحم کشته شدند و این درست همان بود که خداوند به موسی امر فرموده بود.

<sup>17</sup>در طی این مدت، یوشع عناقیها را که در کوهستانهای حبرون، دبیر، عناب، یهودا و اسرائیل زندگی می‌کردند از بین برد و تمام شهرهایشان را ویران کرد.<sup>18</sup> همهٔ عناقی‌هایی که در سرزمین اسرائیل بودند از بین رفتند و فقط عدهٔ کمی از آنها در غزه، جت و اشدود باقی ماندند.

<sup>19</sup>پس یوشع تمام آن سرزمین را، چنانکه خداوند به موسی فرموده بود، تصرف کرد و آن را بین قبایل اسرائیل تقسیم نمود و به ایشان به ملکیت بخشید. سرانجام در آن سرزمین پس از سالها جنگ، صلح و آرامش حکمفرما شد.

#### پادشاهانی که از موسی شکست خورده بودند

این است نامهای پادشاهانی که در سمت شرقی رود اردن بودند و شهرهای آنها بوسیلهٔ بنی‌اسرائیل تصرف شد: (شهرهای آنها از درهٔ ارنون تا کوه حرمون، که شامل تمام نواحی شرقی درهٔ اردن می‌شد، امتداد داشت.)

عشاروت و ادراعی حکومت می‌کرد و از بازماندگان رفائیا بود که موسی آنها را شکست داد و بیرون راند.<sup>13</sup> اما اسرائیلیها مردم جشور و معکی را از زمینهایشان بیرون نکردند، بطوریکه آنها تا امروز در میان ایشان ساکنند.

<sup>14</sup> موسی به قبیلهٔ لاوی هیچ زمینی نداد، زیرا قرار بود بجای زمین، قربانی‌هایی که بر آتش به خداوند تقدیم می‌شد به آنها داده شود.

### زمین قبیلهٔ رنوبین

<sup>15</sup> موسی بخشی از سرزمین را به خاندانهای قبیلهٔ رنوبین داده بود.<sup>16</sup> حدود زمین آنها از عروعر در کنار وادی ارنون و شهری که در وسط آن وادی است، تا آنطرف دشت مجاور میدبا بود.<sup>17</sup> سرزمین آنها شامل حشبون و تمام شهرهای آن دشت می‌شد، یعنی دبیون، باموتبعل، بیتبعل معون،<sup>18</sup> یهصه، قدیموت، میفاعت،<sup>19</sup> اقریتایم، سبمه، سارت شحر در کوهستان بالای دره،<sup>20</sup> بیتفغور، بیتیشیموت و دامنه کوه پیسگاه.

<sup>21</sup> همچنین شهرهایی که در دشت بودند و نیز شهرهای سیحون، پادشاه اموری که در حشبون حکومت می‌کرد به ملکیت قبیلهٔ رنوبین درآمدند. موسی، سیحون پادشاه و بزرگان میدان را که عبارت بودند از: اوی، راقم، صور، حور و رابع شکست داده بود. این افراد در سرزمین سیحون پادشاه زندگی می‌کردند و با او متحد بودند.<sup>22</sup> بلعام جادوگر، پسر بعور، نیز از جمله کسانی بود که بوسیله اسرائیلیها در جنگ کشته شده بودند.<sup>23</sup> رود اردن، مرز غربی قبیلهٔ رنوبین بود. اینها شهرها و دهاتی بودند که به خاندانهای قبیلهٔ رنوبین به ملکیت داده شدند.

### زمین قبیلهٔ جاد

<sup>24</sup> موسی همچنین قسمتی از سرزمین را برای خاندانهای قبیلهٔ جاد تعیین نموده بود. این قسمت عبارت بود از:<sup>25</sup> یعزیر، تمام شهرهای جلعاد و نصف سرزمین عمونی‌ها تا عروعر نزدیک ربه<sup>26</sup> و از حشبون تا رامت مصفه و بطونیم، و از

مجدو، قاش، یقنعام (در کرمل)، در (در بلندیهای در)، فونیم (در جلال)، و ترصه.

### سرزمینهای تسخیر نشده

و قتی یوشع به سن پیری رسید، خداوند به **13** او فرمود: «تو پیر شده‌ای در حالیکه سرزمینهای زیادی باقی مانده است که باید تصرف شوند.<sup>7-2</sup> اینها هستند آن سرزمینهایی که باقی مانده و باید تسخیر شوند: تمام سرزمین فلسطینی‌ها (که شامل پنج شهر پادشاه نشین غزه، اشدود، اشقلون، جت و عقرون می‌باشد)، سرزمین جشوری‌ها و عوی‌ها در جنوب (تمام سرزمین این قومها جزو کنعان محسوب می‌شوند و بین رود شبحور در شرق مصر و سرحد عقرون در شمال قرار دارند)، بقیهٔ سرزمین کنعان که بین شهر معارهٔ صیدونی‌ها و شهر افیق در مرز اموریها قرار دارد، سرزمین جبلبها، تمام لبنان در شرق که از بعل جاد در جنوب کوه حرمون تا گذرگاه حمات امتداد می‌یابد، تمام سرزمینهای کوهستانی که بین لبنان و مسرفوتامیم قرار دارد و متعلق به صیدونیهاست. من ساکنان تمام این سرزمینها را از پیش روی قوم اسرائیل بیرون خواهم راند، اما تو زمینهای آنها را چنانکه دستور داده‌ام، بین نه قبیلهٔ اسرائیل و نصف قبیلهٔ منسی به حکم فرعه تقسیم کن تا ملک ایشان باشد.»

### تقسیم زمینهای شرق اردن

<sup>8</sup> نصف دیگر قبیلهٔ منسی و دو قبیلهٔ رنوبین و جاد، قبلاً قسمت خود را در سمت شرقی رود اردن تحویل گرفته بودند، زیرا موسی این ناحیه را برای آنها تعیین نموده بود.<sup>9</sup> از عروعر که در کنارهٔ وادی ارنون است تا شهری که در وسط این وادی است و تمام بیابان میدبا تا دبیون،<sup>10</sup> همچنین همهٔ شهرهای سیحون، پادشاه قوم اموری که از حشبون تا سرحد عمون حکومت می‌کرد، ملک آنها بود.<sup>11</sup> و نیز جلعاد، سرزمین جشوری‌ها و معکی‌ها، تمام کوه حرمون و تمام باشان تا شهر سلخه که تمام جزو قلمرو عوج بود به آنها تعلق داشت. (عوج در

### زمین کالیب

۶ روزی عده‌ای از مردان قبیلهٔ یهوذا به جلجال نزد یوشع آمدند. یکی از آنها که کالیب، پسر یفته قیزی بود، از یوشع پرسید: «آیا به خاطر داری وقتی در قادش برنیع بودیم، خداوند دربارهٔ من و تو به موسی چه گفت؟ کَر آن زمان من چهل ساله بودم. موسی ما را از قادش برنیع به سرزمین کنعان فرستاد تا وضع آنجا را بررسی کنیم. من آنچه را که حقیقت داشت به او گزارش دادم،<sup>۸</sup> اما برادران دیگر که با من آمده بودند، قوم را از رفتن به کنعان ترساندند. ولی چون من خداوند، خدای خود را پیروی می‌کردم،<sup>۹</sup> موسی به من قول داد زمینی که قدم در آن گذاشته‌ام تا ابد از آن من و فرزندانم باشم.<sup>۱۰</sup> حال چنانکه می‌بینی، از آن هنگام که در بیابان سرگردان بودیم تاکنون که چهل و پنج سال از آن می‌گذرد خداوند مرا زنده نگاهداشته است. با اینکه هشتاد و پنج سال از عمرم می‌گذرد<sup>۱۱</sup> هنوز مانند زمانی که موسی ما را برای بررسی سرزمین کنعان فرستاد، سالم و قوی هستم و می‌توانم باز مثل گذشته سفر کنم و با دشمنان جنگم!<sup>۱۲</sup> پس اکنون کوهستانی را که خداوند وعده‌اش را به من داده است، به من بده. بدون شک به خاطر می‌آوری وقتی برای بررسی اوضاع به کنعان رفته بودیم، عناقیهای غول آسا در آن کوهستان زندگی می‌کردند و شهرهای ایشان بزرگ و حصاردار بود؛ اما به یاری خداوند، من آنها را از آنجا بیرون خواهم راند، همانطور که خداوند فرموده است.»

<sup>۱۳</sup>۱۴ یوشع کالیب را برکت داد و حبرون را به او بخشید، زیرا کالیب از صمیم دل خداوند، خدای اسرائیل را پیروی کرده بود. حبرون تا امروز نیز از آن کالیب می‌باشد.<sup>۱۵</sup> (پیش از آن حبرون، قریهٔ اربع نامیده می‌شد. اربع نام بزرگترین دلاور عناقی‌ها بود.)

در این زمان، در سرزمین کنعان صلح برقرار بود.

### زمین قبیلهٔ یهوذا

این است زمینی که به حکم قرعه به

خاندانهای قبیلهٔ یهوذا داده شد:

محنایم تا سرحد دبیر؛<sup>۲۷</sup> شهرهای بیت‌هارام و بیت‌نمره، سوکوت، صافون، که در درهٔ اردن بودند و همچنین بقیه ملک سیحون، پادشاه حشیون. رود اردن مرز غربی قبیلهٔ جاد بود و تا دریاچهٔ جلیل در شمال امتداد داشت.<sup>۲۸</sup> اینها شهرها و دهاتی بودند که به خاندانهای قبیلهٔ جاد به ملکیت داده شدند.

### زمین نصف قبیلهٔ منسی

<sup>۲۹</sup>موسی قسمتی از سرزمین را برای خاندانهای نصف قبیلهٔ منسی تعیین نموده بود.<sup>۳۰</sup> زمین ایشان از محنایم بطرف شمال بود و شامل باشان (مملکت سابق عوج پادشاه) و تمام شهرهای یائیر (واقع در باشان) که شصت شهر بودند، می‌شد.<sup>۳۱</sup> نصف جلعاد و شهرهای پادشاه نشین عوج یعنی عشتاروت و ادرعی در باشان به نصف خاندان ماخیر پسر منسی داده شد.

<sup>۳۲</sup>این بود چگونگی تقسیم زمینهای شرق رود اردن، بوسیله موسی، هنگامی که او در شرق اریحا در دشت موآب بود.<sup>۳۳</sup> اما موسی هیچ سهمی به قبیلهٔ لاوی نداد، زیرا چنانکه به ایشان گفته بود، بجای زمین، خداوند، خدای اسرائیل میراث ایشان بود.

### تقسیم کنعان به حکم قرعه

14 زمینهای تصرف شدهٔ کنعان، بین نه قبیله و نیم به حکم قرعه تقسیم شد، چون خداوند به موسی دستور داده بود که زمینها به حکم قرعه تقسیم شوند. العازار کاهن، یوشع و رؤسای قبایل بنی‌اسرائیل این قرعه‌کشی را انجام دادند.<sup>۴۳</sup> موسی قبلاً زمینهای سمت شرقی رود اردن را به دو قبیله و نیم داده بود. (قبیلهٔ یوسف شامل دو قبیله به نامهای منسی و افرایم بود. قبیلهٔ لاوی نیز گرچه بطور کلی از زمین محروم بود، ولی شهرهایی برای سکونت و چراگاههایی برای چرانیدن حیوانات به ایشان داده شد.)<sup>۴۴</sup> پس تقسیم زمین، مطابق دستوراتی که خداوند به موسی داده بود، انجام گرفت.

### زمینی که به خاندان کالیب داده شد

(داوران 1: 11-15)

<sup>13</sup> خداوند به یوشع دستور داد که قسمتی از زمین یهودا را به کالیب (پسر یفته) ببخشد. برحسب این دستور، قریهٔ اربع که نام دیگر آن حبرون بود به او داده شد. (اربع نام پدر عناق بود.) <sup>14</sup> کالیب، طایفه‌های شیشای، اخیمان و تلمای را که از نسل عناق بودند از آنجا بیرون راند. <sup>15</sup> سپس با مردم شهر دبیر (که قبلاً قریه سفر نامیده می‌شد) جنگید.

<sup>16</sup> کالیب به افراد خود گفت: «هر که برود و قریه سفر را تصرف نماید، دخترم عکسه را به او به زنی خواهم داد.» <sup>17</sup> عتَن نِیل (پسر قناز) برادرزادهٔ کالیب، شهر را تصرف نمود و کالیب عکسه را به او به زنی داد. <sup>18</sup> عتَن نِیل وقتی عکسه را به خانهٔ خود می‌برد، او را ترغیب نمود تا از پدرش قطعه زمینی بخواهد. عکسه از الاغش پیاده شد تا در این باره با پدرش کالیب صحبت کند. کالیب از او پرسید: «چه می‌خواهی؟» <sup>19</sup> عکسه گفت: «یک هدیهٔ دیگر هم به من بده! چون آن زمینی که به من داده‌ای، زمین بی‌آبی است. یک قطعه زمین که چشمه در آن باشد به من بده.» پس کالیب چشمه‌های بالا و پایین را به او بخشید.

### شهرهای یهودا

<sup>20</sup> سرزمینی که به قبیلهٔ یهودا تعلق گرفت شامل شهرهای زیر بود.

<sup>21</sup> شهرهایی که در امتداد مرزهای ادوم در دشت نگب واقع شده بودند و عبارت بودند از:

قیص نِیل، عیدر، یاجور، <sup>22</sup> قینه، دیمونه، عدعه، <sup>23</sup> قانش، حاصور، یتتان، <sup>24</sup> زریف، طالم، بلعوت، <sup>25</sup> حاصور حنّته، قریوت حصرون (یا حاصور)، <sup>26</sup> امام، شماع، مولاده، <sup>27</sup> حَصْر جده، حشمون، بیت‌فالم، <sup>28</sup> حصر شوعل، بنز شبع، بزبوتیه، <sup>29</sup> بعاله، عییم، عاصم، <sup>30</sup> التلرد، کسبل، حرمه، <sup>31</sup> صقلغ، مدمنه، سنسنه، <sup>32</sup> لباوت، سلخیم، عین و رمون، جمعا بیست و نه شهر با روستاهای اطراف.

این زمین در جنوب به منتهی الیه جنوبی بیابان صین می‌رسید و در آنجا با ادوم هم مرز می‌شد. <sup>32</sup> این مرز جنوبی از جنوب دریای مرده شروع می‌شد و از جنوب «گردنهٔ عقربها» گذشته، بسوی بیابان صین پیش می‌رفت. از آنجا به جنوب قادش برنیع می‌رسید و سپس از حصرون گذشته، بطرف ادار بالا می‌رفت و بطرف قَرَع برمی‌گشت و به عصمون می‌رسید، بعد دره مصر را طی کرده، به دریای مدیترانه ختم می‌شد.

<sup>5</sup> مرز شرقی آن از جنوب دریای مرده شروع می‌شد و تا شمال دریا یعنی جایی که رود اردن در آن می‌ریزد، امتداد می‌یافت.

از آنجا مرز شمالی شروع می‌شد و <sup>6</sup> تا بیت‌حجله امتداد می‌یافت و بطرف شمال وادی اردن تا «سنگ بوهن» (بوهن پسر رنوبین بود) پیش می‌رفت. <sup>7</sup> در آنجا از میان درهٔ عخور گذشته، به دبیر می‌رسید. بعد بسمت شمال، بسوی لجال مقابل گردنهٔ ادومیم در طرف جنوبی درهٔ عخور برمی‌گشت. از آنجا بطرف چشمه‌های عین شمس پیش می‌رفت و به عین روجل می‌رسید. <sup>8</sup> سپس از درهٔ هنوم که در امتداد دامنهٔ جنوبی شهر بیوسی (یعنی اورشلیم) قرار دارد، بالا می‌رفت و از آنجا به بالای تپه‌ای که در سمت غربی درهٔ هنوم و در انتهای شمالی درهٔ رفائیم است، پیش می‌رفت. <sup>9</sup> از آنجا به چشمه‌های نفتوح کشیده شده، به شهرهای نزدیک کوه عفرون می‌رسید و تا بلعه (قریه یعیاریم) امتداد می‌یافت. <sup>10</sup> سپس از بلعه بطرف مغرب به کوه سعیر برمی‌گشت و در امتداد دامنهٔ شمالی کوه یعیاریم (که کسالون باشد) پیش می‌رفت و بطرف بیت‌شمس سرازیر شده، از تَمَنه می‌گذشت. <sup>11</sup> بعد به دامنهٔ شمالی عفرون می‌رسید و تا شُکرون کشیده می‌شد و از کوه بلعه گذشته به بین نِیل می‌رسید و سرانجام به دریای مدیترانه ختم می‌شد.

<sup>12</sup> مرز غربی، ساحل دریای مدیترانه بود.

خاندانهای قبیلهٔ یهودا در داخل این مرزها زندگی می‌کردند.

بیت‌عربه، مدین، سکاکه،<sup>62</sup> کیشان، شهر نمک و عین جُدی، جمعاً شش شهر با روستاهای اطراف.  
<sup>63</sup> اما مردم قبیله یهوذا نتوانستند بیوسی‌ها را که در اورشلیم زندگی می‌کردند بیرون کنند. پس آنها در اورشلیم ماندند و هنوز هم در آنجا هستند و با مردم قبیله یهوذا زندگی می‌کنند.

### زمینهای قبایل افرایم و منسی

مرز جنوبی زمینی که به حکم قرعه به  
**16** بنی‌یوسف (افرایم و منسی) تعلق گرفت، از آن قسمت رود اردن که نزدیک اریحاست، یعنی از شرق چشمه‌های اریحا شروع می‌شد و از صحرا گذشته، به ناحیه کوهستانی بیت‌نیل می‌رسید. سپس از بیت‌نیل بطرف لوز و عطاروت در سرحد سرزمین اریکها امتداد می‌یافت و بعد بسمت مغرب به سرحد سرزمین یفلیطها تا کنار بیت‌حورون پایین و تا جازر کشیده شده، انتهایش به دریای مدیترانه می‌رسید.

### افرایم

<sup>64</sup> این است زمینی که به خاندانهای قبیله افرایم داده شد: مرز شرقی این زمین از عطاروت ادار شروع می‌شد و از آنجا تا بیت‌حورون بالا امتداد می‌یافت و به دریای مدیترانه می‌رسید. مرز شمالی، از دریای مدیترانه شروع شده، بسمت مشرق کشیده می‌شد و از مکیمته می‌گذشت و به تعنت شیلوه و یاتوحه می‌رسید.<sup>7</sup> از یاتوحه بسمت جنوب کشیده شده، بطرف عطاروت و نعره پایین آمده، به اریحا می‌رسید و به رود اردن منتهی می‌شد.<sup>8</sup> سپس از آنجا بطرف غرب کشیده شده، از تقوح به دره فانه می‌رسید و به دریای مدیترانه ختم می‌شد. این است زمینی که به خاندانهای قبیله افرایم به ملکیت داده شد.<sup>9</sup> علاوه بر این، بعضی از شهرهایی که در سرحد خاک نصف قبیله منسی بود با روستاهای اطراف به قبیله افرایم داده شد.<sup>10</sup> ولی آنها کنعانیهایی را که در جازر ساکن بودند بیرون

<sup>33</sup> شهرهایی که در دشتها واقع شده بودند و عبارت بودند از:

اشتاول، صرعه، اشنه،<sup>34</sup> ترانوح، عین‌جنیم، تقوح، عینام،<sup>35</sup> یرموت، عدلام، سوکوه، عزبفه،<sup>36</sup> شعرایم، عدیتایم، جدیره و جدیرتایم، جمعاً چهارده شهر با روستاهای اطراف.

<sup>37</sup> صنان، حداشاه، مجدل جاد،<sup>38</sup> دلغان، مصفه، یقتنیل،<sup>39</sup> لایخیش، بصفه، عجلون،<sup>40</sup> کیون، لمان، کنلیش،<sup>41</sup> جدیروت، بیت‌داجون، نعمه و مقیده جمعاً شانزده شهر با روستاهای اطراف.

<sup>42</sup> لینه، عاتر، عاشان،<sup>43</sup> یفتاح، اشنه، نصیب،<sup>44</sup> قعیله، اکزبب و مریشه جمعاً نه شهر با روستاهای اطراف.

<sup>45</sup> همچنین تمام شهرها و روستاهای ناحیه عقرون جزو ملک قبیله یهوذا بود.<sup>46</sup> مرز آن از عقرون تا دریای مدیترانه بود و شهرهایی که اطراف اشود واقع شده بودند با روستاهای مجاور جزو زمین یهوذا به شمار می‌آمدند.<sup>47</sup> و نیز خود شهر اشود و غزه با آبادیهای اطراف آنها و تمام شهرهای کنار دریای مدیترانه تا دره مصر جزو ملک یهوذا بودند.

<sup>48</sup> شهرهایی که در نواحی کوهستانی قرار داشتند و عبارت بودند از:

شامیر، یتیر، سوکوه،<sup>49</sup> دنه، قریه سنه (یا دبیر)،<sup>50</sup> عناب، اشتموه، عانیم،<sup>51</sup> جوشن، حولون و جیلوه، جمعاً یازده شهر با روستاهای اطراف.

<sup>52</sup> اراب، دومه، اشعان،<sup>53</sup> یانوم، بیت‌تقوح، افیقه،<sup>54</sup> حُمطه، قریه اربع (حبرون) و صیعور، جمعاً نه شهر با روستاهای اطراف.

<sup>55</sup> معون، کرمل، زبف، یوطه،<sup>56</sup> یزرعیل، یقدعام، زانوح،<sup>57</sup> قالین، جبعه و تمهه جمعاً ده شهر با روستاهای اطراف.

<sup>58</sup> حلحول، بیت‌صور، جدور،<sup>59</sup> معارات، بیت‌عنوت و التقون، جمعاً شش شهر با روستاهای اطراف.

<sup>60</sup> قریه بعل (قریه یعاریم) و ربه جمعاً دو شهر با روستاهای اطراف.

<sup>61</sup> شهرهایی که در بیابان واقع شده بودند و عبارت بودند از:

مدیترانه به قبیله منسی داده شد. مرز منسی از شمال به سرزمین اشیر و از سمت شرق به سرزمین یساکار محدود بود.

<sup>11</sup> شهرهای زیر که در خاک یساکار و اشیر واقع شده بودند به قبیله منسی داده شدند: بیتشان، بیلعام، ڈر، عین ڈر، تعناک، مجدو (که سه محله کوهستانی داشت)، و روستاهای اطراف آنها.<sup>12</sup> اما قبیله منسی نتوانست کنعانیهایی را که در این شهرها و روستاها ساکن بودند بیرون کند، پس آنها در آن سرزمین باقی ماندند.<sup>13</sup> حتی هنگامی که بنی اسرائیل نیرومند شدند، باز آنها را بیرون نکردند بلکه ایشان را به بردگی خود گرفتند.

<sup>14</sup> اسپس دو قبیله یوسف نزد یوشع آمده، به او گفتند: «چرا از این زمین فقط یک سهم به ما داده‌ای، و حال آنکه خدا ما را برکت داده و جمعیت ما را زیادتر از قبایل دیگر گردانیده است؟»<sup>15</sup> یوشع پاسخ داد: «اگر جمعیت شما زیاد است و زمین کوهستانی افرایم برای شما کافی نیست، می‌توانید جنگلهای وسیع قرزیه و رفاتیها را نیز بگیرید و برای خود صاف کنید.»

<sup>16</sup> آنها گفتند: «کنعانیهایی که در دشتها ساکنند، چه آنهایی که در بیتشان و روستاهای اطراف آن، و چه آنهایی که در دره یزرعیل هستند، عرابه‌های آهنین دارند، و ما از عهده آنها بر نمی‌آییم.»<sup>17</sup> یوشع گفت: «جمعیت شما زیاد است و شما قوی هستید. پس بیش از یک سهم به شما تعلق خواهد گرفت.<sup>18</sup> کوهستان جنگلی نیز از آن شما خواهد بود. این جنگل را صاف کنید و سراسر آن را تصرف نمایید. من یقین دارم که شما می‌توانید کنعانی‌ها را از آنجا بیرون کنید، گر چه آنها عرابه‌های آهنین دارند و قوی می‌باشند.»

### تقسیم بقیه زمینها

تمام قوم اسرائیل در شیلوه جمع شدند و **18** خیمه عبادت را برپا کردند. هر چند آنها بر تمام سرزمین مسلط شده بودند، ولی هنوز هفت قبیله باقی مانده بودند که ملکی نداشتند.

نکردند و کنعانیها تا امروز در میان قبیله افرایم بصورت برده زندگی می‌کنند.

### منسی

قسمتی از زمینهایی که در غرب رود اردن بود به قبیله منسی (پسر بزرگ یوسف) داده شد. به خاندان ماخیر (پسر بزرگ منسی و پدر جلعاد) قبلاً زمین جلعاد و باشان (در سمت شرقی رود اردن) داده شده بود، زیرا آنها جنگجویانی شجاع بودند.<sup>1</sup> پس زمینهای کرانه غربی رود اردن به بقیه قبیله منسی یعنی خاندانهای ابیعزر، هالک، اسرئیل، شکیم، حافر و شمیداع داده شد.

<sup>3</sup> صلفحاد پسر حافر، حافر پسر جلعاد، جلعاد پسر ماخیر و ماخیر پسر منسی بود. صلفحاد پسری نداشت. او تنها پنج دختر داشت به نامهای: محله، نوعه، حُله، ملکه و ترصه.<sup>4</sup> این پنج دختر نزد العازار کاهن، یوشع و بزرگان اسرائیل آمده، گفتند: «خداوند به موسی فرمود که ما هم می‌توانیم هر کدام به اندازه یک مرد از زمین سهم داشته باشیم.»

<sup>5</sup> پس چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود، این پنج دختر مانند مردان قبیله‌شان، صاحب زمین شدند. بدین ترتیب قبیله منسی علاوه بر زمین جلعاد و باشان که در شرق رود اردن بود، صاحب ده سهم دیگر از زمینهای غرب رود اردن شدند.

<sup>7</sup> مرز قبیله منسی از سرحد اشیر تا مکمیته که در شرق شکیم است، امتداد می‌یافت؛ و از آنجا بطرف جنوب کشیده شده، به ناحیه‌ای که اهالی عین توح در آن زندگی می‌کردند می‌رسید.<sup>8</sup> (سرزمین توح متعلق به منسی بود، اما خود شهر توح که در مرز سرزمین منسی قرار داشت به قبیله افرایم تعلق می‌گرفت.)<sup>9</sup> اسپس سرحد قبیله منسی بطرف نهر قانه کشیده می‌شد و به دریای مدیترانه می‌رسید.

(چند شهر در جنوب نهر قانه در خاک منسی واقع شده بودند که در واقع متعلق به افرایم بودند.)<sup>10</sup> زمین جنوب نهر قانه تا دریای مدیترانه برای افرایم تعیین شد و زمین شمال نهر قانه تا دریای

<sup>14</sup> مرز غربی از کوهستان جنوب بیت‌حورون بطرف جنوب کشیده شده، به قریه بعل (همان قریه<sup>14</sup> یعاریم) که یکی از شهرهای یهوداست می‌رسید.

<sup>15</sup> مرز جنوبی از انتهای قریه<sup>15</sup> بعل در غرب شروع می‌شد و بطرف چشمه‌های نفوح کشیده شده، <sup>16</sup> از آنجا به دامنه<sup>16</sup> کوهی که مقابل دره<sup>16</sup> هنوم (واقع در شمال دره<sup>16</sup> رفائیم) است، امتداد می‌یافت. سپس، از دره<sup>16</sup> هنوم می‌گذشت و جنوب سرزمین بیوسیا را قطع می‌کرد و به عین روجل می‌رسید. <sup>17</sup> این خط مرزی از عین روجل بطرف شمال به عین شمس می‌رفت و بعد به جلیلوت که در مقابل گذرگاه اومیم قرار دارد، می‌رسید. سپس بطرف سنگ بوهن (بوهن پسر روثبین بود) سرازیر شده، <sup>18</sup> از شمال زمینی که مقابل دره<sup>18</sup> اردن است می‌گذشت. سپس به دره<sup>18</sup> اردن سرازیر می‌شد <sup>19</sup> و از آنجا بسمت شمال بیت‌حججه کشیده می‌شد و به خلیج شمالی دریای مرده که در انتهای جنوبی رود اردن است، منتهی می‌شد. این بود مرز جنوبی <sup>20</sup> رود اردن، مرز شرقی زمین بنیامین را تشکیل می‌داد. این زمینی است که برای خاندانهای قبیله<sup>20</sup> بنیامین تعیین گردید.

<sup>21</sup> شهرهایی که به خاندانهای قبیله<sup>21</sup> بنیامین تعلق داشت، از این قرارند:

اریحا، بیت‌حججه، عیمق، قصبص، <sup>22</sup> بیت‌عربه، صماریم، بیت‌نیل، <sup>23</sup> عویم، فاره، عقرت، <sup>24</sup> کفر عمونی، عقی و جابع، جمعا دوازده شهر با روستاهای اطراف.

<sup>25</sup> جبعون، رامه، بنیروت، <sup>26</sup> مصفه، کفیره، موصه، <sup>27</sup> راقم، یرفنیل، تراله، <sup>28</sup> صیله، آلف، بیوسی (اورشلیم)، جبعه و قریه<sup>28</sup> یعاریم، جمعا چهارده شهر با روستاهای اطراف.

این بود ملکی که به خاندانهای قبیله<sup>28</sup> بنیامین داده شد.

### زمین قبیله شمعون

دومین قرعه به نام شمعون درآمد. زمین **19** خاندانهای این قبیله، در داخل مرزهای زمین یهودا قرار داشت و شامل این شهرها می‌شد: بنرشبع، شبع، مولاده، <sup>3</sup> حصرشوعال، بالح، عاصم، <sup>4</sup> التولا، بتول، حرمه، <sup>5</sup> صفلغ، بیت‌مرکبوت،

تپس یوشع به آنها گفت: «تا کی می‌خواهید سهل‌انگاری کنید؟ چرا نمی‌روید و زمینهایی را که خداوند، خدای اجدادتان به شما داده است، تصرف نمی‌کنید؟<sup>4</sup> از هر قبیله سه مرد انتخاب کنید. من آنها را می‌فرستم تا آن زمینها را بررسی کنند و از وضع آنها به من گزارش دهند تا بتوانم زمینها را بین شما تقسیم کنم.<sup>5</sup> آنها باید زمین را به هفت قسمت تقسیم کنند و گزارش آن را برای من بیاورند تا من در حضور خداوند، خدایمان سهم هفت قبیله را به حکم قرعه تعیین نمایم.

«قبیله<sup>6</sup> یهودا و قبیله<sup>6</sup> یوسف که قبلا به ترتیب زمینهای جنوب و شمال را گرفته‌اند در همانجا می‌مانند.<sup>7</sup> قبیله<sup>7</sup> لای هم از زمین سهمی ندارند، زیرا آنها کاهن هستند و خدمت خداوند سهم ایشان است. قبایل روثبین و جاد و نصف قبیله<sup>8</sup> منسی هم که قبلا سهم خود را در سمت شرقی رود اردن که موسی برای ایشان تعیین نموده بود، گرفته‌اند.»

<sup>8</sup> پس آن افراد رفتند تا زمینها را بررسی کنند و گزارش آن را برای یوشع بیاورند تا او در شیلوه در حضور خداوند سهم هفت قبیله را به حکم قرعه تعیین کند. <sup>9</sup> فرستادگان یوشع مطابق دستوری که یافته بودند عمل کردند. زمینها را به هفت قسمت تقسیم نمودند و نام شهرهای هر قسمت را نوشتند. سپس به اردوگاه شیلوه نزد یوشع بازگشتند. <sup>10</sup> یوشع در حضور خداوند قرعه انداخت و زمینها را بین آن هفت قبیله تقسیم کرد.

### زمین قبیله بنیامین

<sup>11</sup> اولین قرعه به نام بنیامین درآمد. زمین خاندانهای این قبیله، بین زمینهای دو قبیله<sup>11</sup> یهودا و یوسف قرار داشت. <sup>12</sup> مرز آنها در شمال از رود اردن شروع شده، بطرف شمال اریحا بالا می‌رفت. سپس از وسط کوهستان گذشته، به صحرای بیت‌آون در غرب می‌رسید. <sup>13</sup> بعد بطرف جنوب لوز (که همان بیت‌نیل است) کشیده شده، بطرف عطاروت ادار که در منطقه<sup>13</sup> کوهستانی جنوب بیت‌حورون پایین واقع است سرازیر می‌شد.

حصر سوسه،<sup>6</sup> بیت‌لباعوت و شاروحن، جمعاً سیزده شهر با روستاهای اطراف.  
<sup>7</sup>عین، رمون، عاتر و عاشان، جمعاً چهار شهر با روستاهای اطراف<sup>8</sup> و تمام روستاهای اطراف این شهرها تا بعلت بنیر (که رامه<sup>9</sup> نگب هم گفته می‌شد).  
 این بود زمینی که به خاندانهای قبیله<sup>10</sup> شمعون داده شد.  
<sup>9</sup>این زمین از سهمی بود که قبلاً برای قبیله<sup>11</sup> یهودا تعیین گردیده بود، چون زمین سهم یهودا برای ایشان زیاد بود.  
**زمین قبیله<sup>12</sup> زبولون**  
<sup>10</sup>سومین قرعه به نام زبولون درآمد. مرز زمین خاندانهای این قبیله از سارید شروع می‌شد<sup>11</sup> و بطرف مغرب تا مرعه و دباشه کشیده شده، به دره<sup>12</sup> شرق یفتعام می‌رسید.  
<sup>12</sup>از طرف شرق سارید نیز تا حدود کسلوت تابور و از آنجا تا دابره و یافیع کشیده می‌شد.  
<sup>13</sup>باز بطرف شرق امتداد یافته، به جت حافر و عت قاصین کشیده می‌شد، سپس از رمون گذشته، به نیعه می‌رسید.  
<sup>14</sup>این خط مرزی در شمال، بطرف حناتون برمی‌گشت و به دره<sup>15</sup> یفتحنیل منتهی می‌شد.  
<sup>16,15</sup>شهرهای قطه، نهلال، شمرون، یداله و بیت‌لحم نیز جزو ملک قبیله<sup>17</sup> زبولون بودند. جمعاً دوازده شهر با روستاهای اطرافشان به خاندانهای قبیله<sup>18</sup> زبولون تعلق گرفت.

### زمین قبیله<sup>19</sup> نفتالی

<sup>25,24</sup>پنجمین قرعه به نام اشیر درآمد. شهرهای خاندانهای این قبیله عبارت بودند از: حلقه، حلی، باطن، اکشاف،<sup>26</sup> المملک، عمعاد و مثل‌آل، خط مرزی قبیله<sup>27</sup> اشیر در غرب، بطرف کرمل و شیحور لینه کشیده می‌شد.  
<sup>27</sup>از آنجا بسمت مشرق بطرف بیت‌داجون می‌پیچید و به زبولون و دره<sup>28</sup> یفتحنیل می‌رسید. از آنجا بطرف شمال بسوی بیت‌عامق و نعیل امتداد یافته از شرق کابول می‌گذشت.  
<sup>28</sup>سپس از حبرون، رحوب، حمون، قانه و صیدون بزرگ می‌گذشت.  
<sup>29</sup>سپس این خط مرزی بطرف رامه می‌پیچید و به شهر حصاردار صور می‌رسید و باز بطرف شهر حوصه پیچیده در ناحیه اکزیب به دریای مدیترانه منتهی می‌شد.  
<sup>30,31</sup>عمه، عفیق و رحوب نیز جزو ملک اشیر بودند. جمعاً بیست و دو شهر با روستاهای اطرافشان به خاندانهای قبیله<sup>32</sup> اشیر تعلق گرفت.  
**زمین قبیله<sup>33</sup> نفتالی**  
<sup>33,32</sup>ششمین قرعه به نام نفتالی درآمد. خط مرزی زمین خاندانهای این قبیله از حالف شروع می‌شد و از بلوطی که در صعنیم است گذشته، در امتداد ادامی، ناقب و بین‌نیل به لقوم می‌رسید و از آنجا به رود اردن منتهی می‌شد.  
<sup>34</sup>این خط مرزی در غرب بسمت ازنوت تابور می‌پیچید و از آنجا بطرف حقوق پیش می‌رفت. زمین نفتالی با زبولون در جنوب، با اشیر در غرب و با رود اردن در شرق هم مرز می‌شد.  
<sup>35</sup>شهرهای حصاردارای که در زمین نفتالی واقع شده بودند از این قرارند: صدیم، صیر، حمت، رقت، کنارت،<sup>36</sup> ادامه، رامه، حاصور،<sup>37</sup> قانش، ادرعی، عین‌حاصور،<sup>38,39</sup> بیرون، مجدنیل، حوریم، بیت‌عنات و بیت‌شمس. جمعاً نوزده شهر با روستاهای اطرافشان به خاندانهای قبیله<sup>40</sup> نفتالی تعلق گرفت.

### زمین قبیله<sup>41</sup> دان

<sup>41,40</sup>هفتمین قرعه به نام دان درآمد. شهرهای خاندانهای این قبیله عبارت بودند از: صرعه، اشتنول، عیرشمس،<sup>42</sup> شعلبین، ایلون، پتله،<sup>43</sup> آلون،

حصر سوسه،<sup>6</sup> بیت‌لباعوت و شاروحن، جمعاً سیزده شهر با روستاهای اطراف.  
<sup>7</sup>عین، رمون، عاتر و عاشان، جمعاً چهار شهر با روستاهای اطراف<sup>8</sup> و تمام روستاهای اطراف این شهرها تا بعلت بنیر (که رامه<sup>9</sup> نگب هم گفته می‌شد).  
 این بود زمینی که به خاندانهای قبیله<sup>10</sup> شمعون داده شد.  
<sup>9</sup>این زمین از سهمی بود که قبلاً برای قبیله<sup>11</sup> یهودا تعیین گردیده بود، چون زمین سهم یهودا برای ایشان زیاد بود.

### زمین قبیله<sup>12</sup> زبولون

<sup>10</sup>سومین قرعه به نام زبولون درآمد. مرز زمین خاندانهای این قبیله از سارید شروع می‌شد<sup>11</sup> و بطرف مغرب تا مرعه و دباشه کشیده شده، به دره<sup>12</sup> شرق یفتعام می‌رسید.  
<sup>12</sup>از طرف شرق سارید نیز تا حدود کسلوت تابور و از آنجا تا دابره و یافیع کشیده می‌شد.  
<sup>13</sup>باز بطرف شرق امتداد یافته، به جت حافر و عت قاصین کشیده می‌شد، سپس از رمون گذشته، به نیعه می‌رسید.  
<sup>14</sup>این خط مرزی در شمال، بطرف حناتون برمی‌گشت و به دره<sup>15</sup> یفتحنیل منتهی می‌شد.  
<sup>16,15</sup>شهرهای قطه، نهلال، شمرون، یداله و بیت‌لحم نیز جزو ملک قبیله<sup>17</sup> زبولون بودند. جمعاً دوازده شهر با روستاهای اطرافشان به خاندانهای قبیله<sup>18</sup> زبولون تعلق گرفت.

### زمین قبیله<sup>19</sup> یساکار

<sup>18,17</sup>چهارمین قرعه به نام یساکار درآمد. شهرهای خاندانهای این قبیله عبارت بودند از: یزرعیل، کسلوت، شونم،<sup>19</sup> حفاریم، شیون، اناحره،<sup>20</sup> ربیت، قشیون، ابص،<sup>21</sup> رمه، عین جنیم، عین‌حده و بیت‌فصیص.  
<sup>23,22</sup>خط مرزی قبیله<sup>24</sup> یساکار از شهرهای تابور، شحصیمه و بیت‌شمس می‌گذشت و به رود اردن منتهی می‌شد. جمعاً شانزده شهر با روستاهای اطرافشان به خاندانهای قبیله<sup>25</sup> یساکار تعلق گرفت.

### زمین قبیله<sup>26</sup> اشیر

برای کشتن قاتل بیاید، نباید قاتل را تسلیم نمایند، چون او بطور تصادفی مرتکب عمل قتل شده است، نه از روی کینه و غرض.<sup>6</sup> او باید تا زمان محاکمه‌اش در حضور مردم، و تا وفات رئیس کهنه‌ای که در زمان واقعه بر مصدر کار بوده است، در آن شهر بماند. اما بعد از آن، آزاد است و می‌تواند به شهر و خانه خود بازگردد.»

<sup>7</sup> پس این شهرها برای پناهگاه اختصاص یافتند: قادش جلیل در کوهستان نفتالی، شکیم در کوهستان افرایم و قریه<sup>8</sup> اربع (که حبرون نیز نامیده می‌شد) در کوهستان یهودا. همچنین در سمت شرقی رود اردن، در شرق اریحا، این شهرها برای پناهگاه اختصاص یافتند: باصر در صحرا از ملک قبیله<sup>9</sup> رنوبین، راموت در جلعا از ملک قبیله<sup>10</sup> جاد و جولان در باشان از ملک قبیله<sup>11</sup> منسی. شهرهای پناهگاه، هم برای اسرائیلی‌ها بود و هم برای غریبانی که در میان ایشان زندگی می‌کردند، تا اگر کسی تصادفاً مرتکب قتل شود، به یکی از آنها فرار کند تا قبل از محاکمه‌اش در حضور مردم، به دست مدعی خون مقول، کشته نشود.

### شهرهای قبیله<sup>12</sup> لاوی

(اعداد 35: 1-8)

بزرگان قبیله<sup>13</sup> لاوی به شیله آمدند و به **21** العازار کاهن، یوشع و بقیه<sup>14</sup> رهبران قبایل گفتند: «خداوند به موسی فرمود که شهرهایی برای سکونت و چراگاهایی برای گله‌ها به قبیله<sup>15</sup> ما داده شود.»<sup>16</sup> پس بنی‌اسرائیل طبق فرمان خداوند از ملک خود شهرهایی با چراگاه‌های اطرافشان به قبیله<sup>17</sup> لاوی دادند.

<sup>18</sup> خاندان قهات نخستین گروه از قبیله<sup>19</sup> لاوی بودند که قرعه به نامشان درآمد. به آن دسته از قهاتی‌ها که از نسل هارون و کاهن بودند، سیزده شهر از شهرهای قبایل یهودا، شمعون و بنیامین داده شد. <sup>20</sup> بقیه<sup>21</sup> خاندان قهات، ده شهر از شهرهای افرایم، دان و نصف قبیله<sup>22</sup> منسی داده شد. <sup>23</sup> بقیه<sup>24</sup> خاندان جرشون، سیزده شهر از شهرهای قبایل یساکار، اشیر، نفتالی

تمنه، عقرون،<sup>25</sup> اللقیث، جیتون، بعله،<sup>26</sup> یهود، بنی‌برق، جت رمون،<sup>27</sup> میایرقون، رقون و همچنین زمین مقابل یافا.<sup>28</sup> (ولی زمینی که برای قبیله<sup>29</sup> دان تعیین شد، برای ایشان کافی نبود. پس قبیله<sup>30</sup> دان به شهر لثم در شمال حمله برده، آن را تصرف نمودند و اهالی آنجا را قتل عام کردند. سپس در آنجا ساکن شدند و نام جد خویش، دان را بر آن شهر نهادند.)<sup>31</sup> این شهرها و روستاهای اطرافشان به خاندانهای قبیله<sup>32</sup> دان تعلق گرفت.

### ملک یوشع

<sup>33</sup> پس از اینکه زمینها میان قبایل اسرائیل تقسیم شد و حدود هر کدام تعیین گردید، قوم اسرائیل مطابق دستور خداوند، به یوشع ملکی پیشنهاد کردند و او تمنه سارح را که در میان کوهستان افرایم واقع شده بود برای خود برگزید و آن را دوباره بنا کرد و در آن ساکن شد.

<sup>34</sup> به این ترتیب، قرعه‌کشی و تقسیم زمین بین قبایل اسرائیل در شیله، جلو دروازه<sup>35</sup> خیمه<sup>36</sup> عبادت انجام شد. در این قرعه‌کشی که در حضور خداوند برگزار گردید، العازار کاهن، یوشع و سران قبایل حاضر بودند و نظارت می‌کردند.

### شهرهای پناهگاه

(اعداد 35: 6-32؛ تثیبه 19: 31-1)

20 خداوند به یوشع فرمود: <sup>1</sup> «به مردم اسرائیل بگو که شهرهای پناهگاه را که قبلاً دستورات آن را توسط موسی به شما داده بودم\*، تعیین کنند،<sup>2</sup> تا اگر کسی مرتکب قتل غیر عمد شود به آنجا پناه ببرد و از انتقام بستگان مقول در امان باشد.<sup>3</sup> وقتی قاتل به یکی از این شهرها برسد باید به دروازه<sup>4</sup> شهر که محل قضاوت است برود و قضیه را برای بزرگان شهر شرح دهد. آنها نیز باید او را به داخل شهر برده، مکانی برای زندگی کردن به او بدهند تا پیش ایشان بماند.<sup>5</sup> اگر یکی از بستگان مقول

\* رجوع کنید به اعداد فصل 35 و اول تواریخ فصل 6.

قبیلهٔ منسی، جولان در باشان (یکی از شهرهای پناهگاه و بَعثتزه، جمعا دو شهر با چراگاههای اطراف.<sup>28</sup> از طرف قبیلهٔ یساکار؛ شهرهای قشبون، دابره،<sup>29</sup> یرموت و عین جنیم، جمعا چهار شهر با چراگاههای اطراف.<sup>30</sup> از قبیلهٔ اشیر؛ شهرهای مشال، عبدون،<sup>31</sup> حلقات و رحوب، جمعا چهار شهر با چراگاههای اطراف.<sup>32</sup> از قبیلهٔ نفتالی؛ شهرهای قانش در جلیل (یکی از شهرهای پناهگاه)، حموت رُ و قرتان، جمعا سه شهر با چراگاههای اطراف.

<sup>33</sup> پس جمعا سیزده شهر با چراگاههای اطراف آنها به خاندان جرشون داده شد.

<sup>34</sup> به بقیهٔ قبیلهٔ لای که خاندان مراری را تشکیل می‌دادند، این شهرها داده شد: از قبیلهٔ زبولون؛ شهرهای یقنعام، قرته،<sup>35</sup> دمنه و نحلال، جمعا چهار شهر با چراگاههای اطراف.<sup>36</sup> از قبیلهٔ رنوبین؛ شهرهای باصر، یهسه،<sup>37</sup> قسیموت و میفت، جمعا چهار شهر با چراگاههای اطراف.<sup>38</sup> از قبیلهٔ جاد؛ شهرهای راموت در جلعاد (یکی از شهرهای پناهگاه)، محنایم،<sup>39</sup> حشویون و یعزیر، جمعا چهار شهر با چراگاههای اطراف.

<sup>40</sup> رویهمرفته دوازده شهر به حکم قرعه به خاندان مراری که بقیهٔ قبیلهٔ لای را تشکیل می‌دادند، داده شد.

<sup>41</sup> بدین ترتیب از سرزمینی که متعلق به بنی‌اسرائیل بود چهل و هشت شهر با چراگاههای اطراف آنها به قبیلهٔ لای داده شد.

### بنی‌اسرائیل سرزمین موعود را تسخیر می‌کند

<sup>43</sup> پس خداوند، تمام سرزمینی را که به اجداد قوم اسرائیل وعده فرموده بود به بنی‌اسرائیل بخشید و ایشان آن را تصرف نموده، در آن ساکن شدند.<sup>44</sup> خداوند چنانکه به اجداد آنها وعده داده بود در سرزمین اسرائیل صلح برقرار نمود و کسی را یاری مقاومت با آنها نبود. خداوند ایشان را یاری نمود تا دشمنان خود را نابود کنند.<sup>45</sup> او به تمام وعده‌های نیکویی که به قوم اسرائیل داده بود وفا کرد.

و نصف قبیلهٔ منسی که در باشان قرار داشت، داده شد.<sup>7</sup> به خاندان مراری، دوازده شهر از شهرهای قبایل رنوبین، جاد و زبولون داده شد.<sup>8</sup> به این طریق آنچه که خداوند به موسی فرموده بود، انجام پذیرفت و شهرها و چراگاهها برای قبیلهٔ لای به حکم قرعه تعیین گردید.

<sup>10,9</sup> این است اسامی شهرهایی که از ملک قبایل یهودا و شمعون به نسل هارون که از طایفهٔ قهات (پسر لای) بودند، داده شد (طایفهٔ قهات نخستین گروهی بودند که قرعه به نامشان درآمد):<sup>11</sup> شهر حبرون که همان قریهٔ اربع باشد (اربع پدر عناق بود) در کوهستان یهودا با چراگاههای اطرافش به ایشان تعلق گرفت.<sup>12</sup> (مزارع و روستاهای اطراف آن، قیلا به کالیب پسر یفته داده شده بود.)<sup>13</sup> علاوه بر شهر حبرون که از شهرهای پناهگاه بود، این شهرها نیز به نسل هارون که کاهن بودند داده شد: لینه،<sup>14</sup> یبتر، اشموع،<sup>15</sup> حولون، دبیر،<sup>16</sup> عین، یوطه و بیت‌شمس، جمعا نه شهر با چراگاههای اطراف از قبیلهٔ یهودا و شمعون.<sup>17</sup> از ملک قبیلهٔ بنیامین، این چهار شهر با چراگاههای اطراف داده شد: جبعون، جبج، عناتوت و علمون.<sup>19</sup> پس جمعا سیزده شهر با چراگاههای اطراف، به نسل هارون که کاهن بودند تعلق گرفت.

<sup>20,21,22</sup> از طرف قبیلهٔ افرایم، چهار شهر و چراگاههای اطراف آنها به بقیهٔ خاندان قهات داده شد. این شهرها عبارت بودند از: شکیم (یکی از شهرهای پناهگاه که در کوهستان افرایم واقع بود)، جازر، قیصایم و بیت‌حورون.

<sup>23,24</sup> از طرف قبیلهٔ دان چهار شهر با چراگاههای اطراف آنها به ایشان بخشیده شد. این شهرها عبارت بودند از: التقی، جیتون، آیلون و جترمون.<sup>25</sup> نصف قبیلهٔ منسی، شهرهای تعنک، جت رمون و چراگاههای اطراف آنها را به ایشان بخشید.<sup>26</sup> به این ترتیب، جمعا ده شهر با چراگاههای اطراف آنها به باقیماندهٔ خاندان قهات داده شد.

<sup>27</sup> به خاندان جرشون نیز که یکی دیگر از گروه‌های قبیلهٔ لای بود این شهرها داده شد: از طرف نصف

## بازگشت قبایل شرق رود اردن

22

یوشع مردان جنگی قبایل رئوبین، جاد و نصف قبیله منسی را به حضور طلیب<sup>2</sup> و به ایشان چنین فرمود: «هر چه موسی خدمتگزار خداوند به شما امر فرموده بود، انجام داده‌اید، و تمام دستورات مرا نیز اطاعت کرده‌اید.<sup>3</sup> هر چند جنگ خیلی طول کشید، ولی شما در این مدت برادران خود را ترک نکردید بلکه مأموریتی را که خداوند، خدایتان به شما داده بود، انجام دادید.<sup>4</sup> اکنون خداوند، خدای شما مطابق وعده خود، به برادرانتان پیروزی و آرامش بخشیده است. پس به خانه‌های خود در آسوی رود اردن که خداوند توسط خدمتگزار خود موسی به شما به ملکیت داده است، برگردید. کُبدت آنچه را که موسی به شما دستور داده است، انجام دهید: خداوند، خدای خود را دوست بدارید، در راه او گام بردارید، احکامش را اطاعت کنید، به او بچسبید و با دل و جان او را خدمت نمایید.»

<sup>6</sup>پس یوشع آنها را برکت داده، ایشان را به خانه‌هایشان روانه ساخت.<sup>7</sup> (موسی قیلا در شرق رود اردن به نصف قبیله منسی زمین داده بود، و یوشع هم در غرب رود اردن به نصف دیگر آن قبیله، در میان قبایل دیگر، زمین بخشید.) درحالیکه مردان جنگی عازم خانه‌های خود بودند، یوشع ایشان را برکت داده، گفت: «با ثروت بسیار، گله و رمه‌های بی‌شمار، طلا و نقره، مس و آهن، و پوشاک فراوان به خانه‌های خود باز گردید و این غنایم را با بستگان خود تقسیم نمایید.»

<sup>9</sup>پس مردان جنگی قبایل رئوبین، جاد، و نصف قبیله منسی، بنی‌اسرائیل را در شیلوه در سرزمین کنعان ترک نمودند و بسوی سرزمین خود در جلعاد که بنا به دستور خداوند به موسی، آن را تصرف کرده بودند، روانه شدند.

## قربانگاه کنار رود اردن

<sup>10</sup> و <sup>12</sup>وقتی قبایل رئوبین، جاد و نصف قبیله منسی به جلیلوت در کنار رود اردن در کنعان رسیدند، قربانگاه بسیار بزرگ و چشمگیری در کنار رود

اردن بنا کردند. اما هنگامی که بقیه قبایل اسرائیل این را شنیدند، در شیلوه جمع شدند تا به جنگ آنها بروند.<sup>13</sup> ولی اول، عده‌ای را به رهبری فینحاس پسر العازار کاهن نزد ایشان به سرزمین جلعاد فرستادند.<sup>14</sup> افرادی که همراه فینحاس رفتند ده نفر بودند که هر کدام از آنها مقام سرپرستی خاندانی را بر عهده داشتند و به نمایندگی از طرف قبیله خود آمده بودند.<sup>15</sup> وقتی این گروه به نزد قبایل رئوبین، جاد و نصف قبیله منسی در سرزمین جلعاد رسیدند،<sup>16</sup> به نمایندگی از طرف تمام قوم خداوند گفتند: «چرا از پیروی خداوند برگشته‌اید و با ساختن این قربانگاه از او روگردان شده، برضد خدای اسرائیل برخاسته‌اید؟<sup>17</sup> آیا عقوبت پرستش بت بلع فغور\* برای ما کم بود؟ مگر فراموش کرده‌اید چه برای وحشتناکی بر قوم خداوند عارض شد، بطوریکه هنوز هم از آن کاملاً آزاد نشده‌ایم؟ مگر نمی‌دانید اگر امروز از دستور خداوند سرپیچی کنید فردا او بار دیگر بر همه قوم اسرائیل خشمگین خواهد شد؟<sup>19</sup> اگر زمین شما برای عبادت خداوند مناسب نیست، بهتر است به سرزمین خداوند که خیمه عبادت در آنجاست بیاوید و در این سرزمین با ما زندگی کنید، و با ساختن یک قربانگاه دیگر علاوه بر قربانگاهی که برای خداوند، خدای ما ساخته شده است، برضد خداوند و برضد ما برنخیزید.<sup>20</sup> آیا فراموش کرده‌اید که وقتی عخان پسر زارح مال حرام را برداشت، نه فقط او بلکه تمام قوم اسرائیل با او مجازات شدند؟»

<sup>21</sup>قبایل رئوبین، جاد و نصف قبیله منسی به نمایندگان قبایل چنین پاسخ دادند: «خداوند، خدای خدایان می‌داند که قصد ما از بنای این قربانگاه چه بوده است و می‌خواهیم شما نیز بدانید. اگر ما با این کار از پیروی خداوند روگردان شده‌ایم و به او خیانت ورزیده‌ایم، شما ما را زنده نگذارید.<sup>23</sup> اگر از خداوند برگشته و این قربانگاه را ساخته‌ایم تا روی آن قربانی سوختی، هدیه آردی و قربانی سلامتی تقدیم کنیم، خداوند خودش ما را مجازات کند.»<sup>24</sup>

شاهد» نامیدند و گفتند: «این قربانگاه بین ما و برادران ما شاهد است که خداوند، خدای ما نیز هست.»

### وصیت یوشع

23 سالها گذشت و خداوند بنی‌اسرائیل را از دست دشمنانش راحتی بخشید. در این هنگام یوشع پیر و سالخورده شده بود. <sup>2</sup> او تمام بنی‌اسرائیل را فراخواند و به بزرگان و رهبران و قضات و مقامات قوم اسرائیل گفت: «من دیگر پیر و سالخورده شده‌ام. <sup>3</sup> شما آنچه را که خداوند، خدایتان بخاطر شما انجام داده است دیده‌اید. او خودش با دشمنانتان جنگید. <sup>4</sup> من زمینهایی را که به تصرف خود درآورده‌اید و حتی آنهایی را که هنوز تصرف نکرده‌اید، بین شما تقسیم نمودم. تمام این سرزمین، از رود اردن گرفته تا دریای مدیترانه از آن شما خواهد بود؛ زیرا چنانکه خداوند وعده داده است، خود او قبیله‌هایی را که هنوز میان شما باقی مانده‌اند از این سرزمین بیرون خواهد راند تا در آن ساکن شوید.

<sup>6</sup> «اما شما قوی باشید و بدقت دستوراتی را که در تورات موسی نوشته شده است اطاعت کنید و تمام جزئیات آن را نگاهدارید و از آن منحرف نشوید. <sup>7</sup> مواظب باشید با قوم‌هایی که هنوز در میان شما باقی مانده‌اند معاشرت نکنید. نام خدایان آنها را هرگز به زبان نیاورید و به نام آنها قسم نخورید، آنها را عبادت نکنید و جلو آنها زانو نزنید. <sup>8</sup> بلکه به خداوند، خدای خود بچسبید، همانطور که تا حالا کرده‌اید. <sup>9</sup> خداوند، قوم‌های بزرگ و نیرومند را از پیش روی شما بیرون رانده و تاکنون کسی نتوانسته است در برابر شما بایستد. <sup>10</sup> هریک از شما به تنهایی قادر هستید با یک هزار سرباز دشمن بجنگید و آنها را شکست دهید، زیرا خداوند، خدای شما مطابق قولی که داده است بجای شما می‌جنگد. <sup>11</sup> پس مواظب باشید که همیشه خداوند، خدای خود را دوست بدارید.

این کار را از روی احتیاط انجام داده‌ایم، چون می‌ترسیم در آینده فرزندان شما به فرزندان ما بگویند: شما حق ندارید خداوند، خدای اسرائیل را پرستش کنید، <sup>25</sup> زیرا شما سهمی در خداوند ندارید. خداوند رود اردن را بین ما و شما قرار داده است. و به این ترتیب فرزندان شما، فرزندان ما را از پرستش خداوند باز دارند. <sup>26</sup> <sup>27</sup> پس تصمیم گرفتیم آن قربانگاه را بنا کنیم، البته نه برای تقدیم قربانی سوختنی و سایر قربانی‌ها، بلکه تا بین ما و شما و فرزندانمان شهادی باشد که ما هم حق داریم در خانه خداوند او را با تقدیم قربانی‌های سوختنی و سلامتی پرستش نماییم، و اگر فرزندان شما به فرزندان ما بگویند: شما سهمی در خداوند ندارید، <sup>28</sup> فرزندان ما بتوانند بگویند: این قربانگاه را نگاه کنید که پدران ما از روی نمونه قربانگاه خداوند ساخته‌اند. این قربانگاه، برای تقدیم قربانی‌های سوختنی و سایر قربانی‌ها نیست بلکه نشانه این است که ما هم حق داریم بپاییم و خدا را بپرستیم. <sup>29</sup> ما هرگز از پیروی خداوند دست برنمی‌داریم و با ساختن قربانگاهی برای تقدیم قربانی سوختنی، هدیه آردی و سایر قربانی‌ها از دستورات او سرپیچی نمی‌کنیم. ما می‌دانیم تنها قربانگاهی که باید بر آن قربانی کرد، همان است که در عبادتگاه خداوند قرار دارد.»

<sup>30</sup> فینحاس کاهن و نمایندگان قبایل بنی‌اسرائیل که همراه وی بودند، چون این سخنان را از قبیله‌های روثوبین، جاد و نصف قبیله منسی شنیدند، قانع شدند. <sup>31</sup> فینحاس به ایشان گفت: «امروز فهمیدیم که خداوند در میان ماست، زیرا شما برضد او برنخاسته‌اید بلکه برعکس، قوم ما را از نابودی نجات داده‌اید.» <sup>32</sup> پس فینحاس و نمایندگان، از جلعاد به کنعان باز گشتند و هر آنچه را که شنیده بودند به بنی‌اسرائیل گزارش دادند. <sup>33</sup> با شنیدن گزارش آنها، همه مردم اسرائیل شاد شدند و خدا را شکر نمودند و دیگر سخنی از جنگ با قبایل روثوبین و جاد و یا خراب کردن سرزمین آنها به میان نیامد. <sup>34</sup> قبایل روثوبین و جاد آن قربانگاهی را که بنا کرده بودند «قربانگاه

آنها از من کمک خواستند و من میان آنها و لشکر مصر تاریکی ایجاد نمودم. سپس آب دریا را بر سر مصری‌ها ریختم و آنها را در دریا غرق کردم. پدران شما آنچه را که بر سر مصری‌ها آوردم با چشمان خود دیدند. بعد از آن، قوم اسرائیل سالهای زیادی را در بیابان گذرانیدند.

<sup>8</sup> «سرانجام شما را به سرزمین اموری‌ها در آنطرف رود اردن آوردم. اموری‌ها با شما جنگیدند، ولی من ایشان را نابود کردم و زمینشان را به شما دادم. <sup>9</sup> سپس بالاق، پادشاه مواب جنگ را با شما آغاز نمود و بدنبال بلعام، پسر بعور فرستاد تا شما را لعنت کند. <sup>10</sup> اما من دعای او را اجابت ننمودم، بلکه او را وادار ساختم تا شما را برکت بدهد و به این ترتیب شما را از دست بالاق نجات دادم. <sup>11</sup> سپس از رود اردن گذشتید و به اریحا آمدید. جنگجویان اریحا و بسیاری از قبایل دیگر از قبیل اموری‌ها، فرزی‌ها، کنعانی‌ها، حیثی‌ها، جرجاشی‌ها، حوی‌ها و بیوسی‌ها یکی پس از دیگری با شما جنگیدند. اما من همه آنها را مغلوب شما ساختم. <sup>12</sup> از نیورهای سرخ به سراغ اموری‌ها فرستادم و دو پادشاه اموری را با مردمانشان از پیش روی شما راندم. شما این پیروزی را با نیزه و کمان بدست نیاوردید! <sup>13</sup> زمینی را که در آن زحمت نکشیده بودید و شهرهایی را که خود بنا نکرده بودید، به شما بخشیدم تا در آن ساکن شوید و از میوه تاکستانها و باغهای زیتونی که خود زحمت کاشتن آنها را نکشیده بودید، بخورید.

<sup>14</sup> «پس خداوند را احترام نمایید و با صداقت و راستی او را خدمت کنید. بتهایی را که زمانی اجدادتان در آنسوی رود فرات و در مصر پرستش می‌نمودند، از خود دور کنید و فقط خداوند را عبادت نمایید. <sup>15</sup> امروز تصمیم خود را بگیرید. آیا می‌خواهید از خداوند پیروی کنید یا از بتهایی که اجداد شما در آنسوی رود فرات می‌پرستیدند، و یا از بتهای اموریهایی که در سرزمینشان ساکنید؟ ولی این را بدانید که من و خانواده‌ام خداوند را عبادت خواهیم نمود.»

<sup>12</sup> «ولی اگر از خدا روگردان شده، با افراد این قوما که هنوز در میان شما هستند دوست شوید و از آنها زن بگیرید و به آنها زن بدهید، <sup>13</sup> مطمئن باشید که خدا این قوما را از سرزمینتان بیرون خواهد راند، بلکه آنها دامی برای پایهای شما، تازبانهای برای پشت شما، و خاری در چشم شما خواهند بود و شما عاقبت در زمین نیکویی که خداوند، خدایتان به شما داده است هلاک خواهید شد.

<sup>14</sup> «پایان عمر من فرا رسیده است و همه شما شاهد هستید که هر چه خداوند، خدایتان به شما وعده فرموده بود، یک به یک انجام شده است. <sup>15</sup> ولی بدانید همانطور که خداوند نعمت‌ها به شما داده است، بر سر شما بلا نیز نازل خواهد کرد اگر از دستورات او سرپیچی کنید و خدایان دیگر را پرستش و سجده نمایید. بلی، آتش خشم او بر شما افروخته خواهد شد و شما را از روی زمین نیکویی که به شما بخشیده است بکلی نابود خواهد کرد.»

### تجدید عهد در شکیم

## 24

یک بار دیگر، یوشع تمام قبایل اسرائیل را با بزرگان و رهبران و قضات و مقامات قوم اسرائیل در شکیم احضار کرد و آنها آمده، در حضور خدا ایستادند. <sup>2</sup> یوشع لب به سخن گشود و گفت که خداوند، خدای اسرائیل می‌فرماید: «در گذشته جد شما تارح، پدر ابراهیم و ناحور، در سمت شرقی رود فرات می‌زیست و بت‌پرست بود. <sup>3</sup> ولی من ابراهیم، پسر تارح را از آنسوی رود فرات برداشته، به سرزمین کنعان آوردم و او را در سراسر این سرزمین گرداندم و نسل او را زیاد کردم. اسحاق را به او بخشیدم <sup>4</sup> و به اسحاق نیز یعقوب و عیسو را دادم. نواحی اطراف کوه سعیر را به عیسو بخشیدم. یعقوب و فرزندان او به مصر رفتند. <sup>5</sup> بعد موسی و هارون را فرستادم و بلای عظیمی بر سر مصری‌ها آوردم. سرانجام، اجداد شما را از اسارت مصری‌ها آزاد نمودم. <sup>6</sup> وقتی به ساحل دریای سرخ رسیدند، مصری‌ها با عرب‌ها و سواران به تعقیب ایشان پرداختند. <sup>7</sup> در این هنگام،

خدا برگردید، همین سنگ برضد شما شهادت خواهد داد.»<sup>28</sup> بعد از آن، یوشع مردم را مرخص نمود تا هرکس به ملک خود برود.

### مرگ یوشع و العازار

<sup>29</sup>چندی بعد، یوشع خدمتگزار خداوند در سن صد و ده سالگی درگذشت<sup>30</sup> و او را در تنه سارح در کوهستان افرایم بطرف شمال کوه جاعش که ملک خود او بود دفن کردند.

<sup>31</sup>قوم اسرائیل در تمام مدت زندگانی یوشع و نیز ریش سفیدان قوم که پس از او زنده مانده بودند و شخصاً اعمال شگفت‌انگیز خداوند را در حق اسرائیل دیده بودند، نسبت به خداوند وفادار ماندند.

<sup>32</sup>استخوانهای یوسف را که اسرائیلیها موقع خروج از مصر با خود آورده بودند، در شکیم در قطعه زمینی که یعقوب از پسران حمور به صد تکه نقره خریده بود دفن کردند. (این زمین در ملک پسران یوسف قرار داشت.)

<sup>33</sup>العازار، پسر هارون نیز درگذشت و او را در جبعه که در ملک پسرش فینحاس واقع بود، در کوهستان افرایم دفن کردند.

<sup>16</sup>مردم اسرائیل در پاسخ او گفتند: «وای بر ما اگر خداوند را ترک نماییم و بتها را پرستش کنیم؛<sup>17</sup> زیرا خداوند، خدای ما بود که قوم ما را از بردگی مصریها رها کرد و در پیش چشمانمان معجزات شگفت‌انگیزی انجام داد. در تمام طول راه و هنگامی که از میان سرزمینهای دشمنان می‌گذشتیم، او ما را حفظ کرد.<sup>18</sup> خداوند بود که هنگام ورود ما به این سرزمین، قوم اموری و سایر قومها را از اینجا بیرون راند. پس ما نیز از خداوند پیروی خواهیم کرد، زیرا او خدای ماست.»

<sup>19</sup>اما یوشع در پاسخ ایشان گفت: «پیروی از خداوند کار آسانی نیست، زیرا او قدوس و بسیار غیور است و از گناهانتان نخواهد گذشت.<sup>20</sup> اگر او را ترک کرده بتها را بپرستید، او بر ضد شما بر خواهد خاست و شما را مجازات خواهد کرد، و با وجود آنکه به شما احسان نموده است، شما را از بین خواهد برد.»

<sup>21</sup>قوم اسرائیل در جواب یوشع گفتند: «ولی ما قول می‌دهیم از خداوند پیروی کنیم!»

<sup>22</sup>یوشع گفت: «پس خود شما شاهد هستید که قول داده‌اید از خداوند پیروی نمایید.»

گفتند: «بلی، ما خود، شاهد هستیم.»

<sup>23</sup>یوشع گفت: «بسیار خوب، پس حال باید بتهایی

را که در میان شما هستند از خود دور کنید و دل‌های خود را به خداوند، خدای اسرائیل نزدیک سازید.»<sup>24</sup> مردم به یوشع گفتند: «آری، ما فقط از خداوند، خدای خود اطاعت و پیروی خواهیم کرد.»

<sup>25</sup>یوشع آن روز در شکیم با ایشان پیمان بست و آنها را متعهد به انجام قوانین و مقررات آن نمود.<sup>26</sup> او تمام این سخنان را در کتاب قانون خدا نوشت. سپس سنگی بزرگ گرفته، آن را در پای درخت بلوطی که در کنار خیمهٔ عبادت بود، برپا داشت.<sup>27</sup> نگاه یوشع به تمام قوم اسرائیل گفت: «این سنگ، شاهد پیمان شما با خداوند است و تمام سخنانی را که خداوند به ما فرمود، شنیده است. پس اگر از پیروی